

چهارده سال پس از قیام بهمن
بحران چپ یا چپ بحران‌زا
نقش زنان در اتحادیه‌های کارگری
بحث آزاد: حزب پیشروی کارگری



کارگران جهان متحد شوید

| ===== نویسنده ===== | | ===== صفحه ===== | |
|---------------------|----------------|---|--|
| ۱ | م. رازی | • چهارده سال پس از قیام بهمن | |
| ۶ | م. رازی | • بحران چپ یا چپ بحران را | |
| ۱۵ | اودری وایز | • نقش زنان در اتحادیه های کارگری | |
| | | سائل بین المللی : | |
| | | • حزب کارگران برزیل: پدیده ای جدید یا | |
| ۲۲ | ه. پرورش | تکرار اشتباهات گذشته ؟ | |
| ۳۱ | | • گزارشی از اوضاع پناهندگان ایرانی در ترکیه | |
| | | بحث آزاد : حزب پیشروی کارگری | |
| ۳۶ | پیمان (یدالله) | • حزب به زبان ساده | |
| | | • "حزب کمونیست کارگری" یا "حزب کارگران | |
| ۳۹ | مهدی رضوی | کمونیست" یا "حزب پیشتاز انقلابی" | |

=====

چهارده سال پس از قیام بهمن

چهارده سال پس از قیام ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۲ ، کلیه شواهد حکایت از این دارند که رژیم حاکم بر ایران - برخلاف ادعاهای خود- حتی گام‌های نخستین در راستای بازسازی اقتصادی و تعادل سیاسی ، حتی در چارچوب یک رژیم سرمایه‌داری را برنداشته است . وضعیت وخیم اقتصادی ، بحران سیاسی درونی هیات حاکم و نزول سطح زندگی زحمتکشان ایران ، بیکاری ، گرانی مواد اولیه زیست و زندگی و غیره کماکان ادامه دارند . چهارده سال حاکمیت سرمایه‌داری آخوندی در ایران ، بار دیگر در تاریخ معاصر نشان داده است که نه تنها این رژیم سرمایه‌داری ، که هیچ رژیم سرمایه‌داری ای قادر به حل مسایل جامعه ایران نیست . برای برداشتن حتی قدم‌های اولیه در جهت بازسازی اقتصادی ، چنین رژیم‌هایی (و جناح - های درونی آنان) با ایجاد بنیاد توسط کارگران و زحمتکشان سرنگون شوند .

اختلاف‌های درونی برسرجیستند؟

رژیم کنونی از ابتدا ، در مجموع بسمت احیاء یک رژیم سرمایه‌داری مدرن و متکی بر امپریالیسم گام برداشته است . اما ، این روند با کندی و درمگیری ماریپیچ و پرجنجال به جلورفته است - و کماکان چنین روندی طی می‌شود . در هیات حاکم اکنون جناح بندی‌ها ، برسرجت‌گیری اقتصادی ظاهر شده‌اند . جناح رفسنجانی ، پس از خاتمه جنگ با عراق سیاست "آزاد سازی اقتصادی" را بر محور شعارهای سه‌گانه "بازسازی" ، "تعدیل" و "توسعه" تبلیغ و جهت‌گیری علنی و رسمی با امپریالیسم رادریپیش گرفت . این جناح امروز معروف به طرفداران سیاست "تعدیل اقتصادی" است و جناح دیگر که پس از انتخابات مجلس دوره چهارم به دورخا منهای گردآمده - اند موسوم به طرفداران سیاست "اقتصاد اسلامی" است .

جناح رفسنجانی خواهان عادی و علنی شدن روابط با دولت‌های غربی ، واگذاری کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی ، تشویق و ترغیب

سرمایه‌داران سلطنت طلب فراری به بازگشت به ایران - برای سرمایه -
گذاری در صنایع - و اجرای طرح تک نرخی شدن ارز و غیره است . -
عبارت دیگر ، این جناح خواهان بازگشت به دوران شاه است با این
تفاوت که در صدر کار به جای یک "تاج بسر" یک "عمامه بسر" قرار گیرد .
این نظام نیز از دیدگاه کلیه دولت‌های امپریالیستی و سرمایه‌داران
ایرانی بلا ایراد است - بشرط آنکه ترمیماتی در اصل ۸۱ (که سرمایه -
داران خارجی را محدود می‌کند) و اصل ۴۴ قانون اساسی (که سرمایه
"آزادسازی" تجارت خارجی مفایرت دارد) بوجود آید و گردش سرمایه
توسط یک دولت یکپارچه تضمین شود .

و در مقابل ، جناح خامنه‌ای (که خود تا مقطع انتخابات مجلس هم
آوای رفسنجانی بود) ، ظاهراً خواهان حفظ وضعیت موجود "اسلامی"
است . علت اصلی اینست که این جناح نیک می‌اندکد "تعدیل اقتصادی"
رفسنجانی ، قدرت سیاسی آنان را کاهش داده و با بازگشت سرمایه‌داران ،
از خارج و افزایش تمرکز قدرت سیاسی در دست تکنوکراتها و سرمایه‌داران
اکثر آخوندها به کناری پرتاب می‌شوند . اخیراً جناح خامنه‌ای زیرسوی
مقابله با "تهاجم فرهنگی (و تقویت پایه‌های "ایدئولوژیک" رژیم
علیه جناح دیگر مقابله می‌کنند . مضافاً بر این ، شورش‌های اخیر -
شهرهای ایران ، زمینه‌ای را برای این جناح فراهم آورد تا موقعیت خود
را در مقابل جناح دیگر تقویت کند . علت اصلی عقب نشینی موقت جناح
رفسنجانی در مقابل جناح خامنه‌ای نیز عمدتاً نا رضایتی -
زحمتکشان ایران بود - که منجر به شورش‌ها شد و در جناح را در وضعیت
خطرناکی قرار داد - و رفسنجانی را وادار به سازش با جناح دیگر کرد .

بدیهی است که کشمکش‌های درونی رژیم‌ها یثنا بطور مسالمت آمیز
حل نمی‌شوند تا مدت‌ها ادامه خواهند یافت . اما در عین حال هر دو جناح در
مجموع به تدریج در حال "تعدیل" (نزدیکی به امپریالیسم و احیاء -
نظام سرمایه‌داری) هستند . "تندرو"های تازه بدوران رسیده (خامنه‌ای
و دارودسته) تفاوت‌هایی با "تندرو"های سابق (نظیر محتشمی / کروبلی)
دارند . این جناح نیز خود به تدریج در حال متحول شدن است و مانند
رفسنجانی در صدمه‌ای با امپریالیسم است (البته با کام‌های کندتر
و با چاشنی "اسلامی") و مسئله اصلی آنان بیشتر کسب سهمی در قدرت سیاسی

آینده است (اختلاف های حول سیاست های اقتصادی و بازرگانی جناح های درونی هیات حاکم را عمدتاً درچنین محتوایی میتوان توضیح داد) ، بنا براین ، مسیراصلی هیات حاکم بسمت تثبیت روابط با غرب است ، اما آخوندهای "تندرو" خواهان سهمی بیشتردرقدرت هستند . کشمکش ها و اختلاف های درونی درماه های آتی تا انتخابات ریاست جمهوری حتی تشدیدخواهندشد . رفسنجانی - که درماه های گذشته واداره اعطای امتیازاتی به جناح خامنه ای شده است - نقدا خودرانا مزدریاست جمهوری اعلام کرده و امیدداردکه با برکزیبده شدن به دوره دوم ریاست جمهوری، موقعیت خودرا تقویت وروند "تعدیل اقتصادی" را تسریع کرده و امتیازات اعطاء شده را بازپس گیرد .

اما ، روند "تعدیل اقتصادی" - حتی چنانچه با مخالفت جناح خامنه ای وداردسته نیزروبرونشود - به سادگی وسهولت به پیش نخواهندرفت . اقتصادایران ، اقتصادایست بیما رگونه که از دوره رژیم شاه به ارث برده شده است . بحران اقتصادی کشورهای نظیرایران یک بحران ساختاری است که تاگسست کامل آن از نظام سرمایه داری جهانی علاج پذیرنخواهدبود .

نتایج سیاست "تعدیل اقتصادی" در دوره اخیر چه بوده است ؟

سیاست "تعدیل اقتصادی" رژیم سرمایه داری ایران در دوره اخیر خلاصه شده است به واردات کالاهای کشورهای غربی (به قیمت های گزاف و کیفیت نازل) و پرداخت بهای آن توسط صادرات نفت و اخذ وام ها و اعتبارات کلان از بانک های بین المللی و دولت های غربی .

یکی از مسایل عمده کنونی رژیم چگونگی پرداخت بدهی های خود (اعتبارها مالی و وام ها) است . به ادعای یکی از نشریات اقتصادی "لوموند" ("بیلان اقتصادی واجتماعی سال ۱۹۹۲") حجم بدهی های خارجی رژیم در سال اخیر میلادی به ۲۱/۵ میلیارد دلار رسیده است . بنظر این منبع ، رژیم با کمبود ذخایر ارزی مواجه شده است . همچنین در طی سال ۱۹۹۱ ، عمده ترین کشورهای اروپایی واردکننده کالاهای ایران - برای بازپس گرفتن وجوه مالی خود - ایران را تحت فشار قرار داده اند . در سال ۱۹۹۱ کشورهای آلمان ، ایتالیا ، بریتانیا و فرانسه به ترتیب ۴۰۵۰ ،

۱۸۱۴، ۹۲۰ و ۹۱۵ میلیون دلار به ایران کالا مادر کردند. در ماه گذشته به دنبال آلمان، فرانسه نیز خواهان تعیین تکلیف تعهدات مالی - پرداخت نشده خود از سوی بانک های ایران شد. همچنین کلیه سازمان های اعتباری کشورهای صنعتی متشکل در "اتحادیه برن" اخیراً به رژیم ایران اطلاع داده اند که از این پس بیمه های اعتباری - برای هزینه های بیش از صد میلیون دلار - صرفاً با ضمانت دولت ایران و بانک مرکزی مورد پذیرش قرار گرفته خواهد شد. به عبارتی، سایر بانک های ایران از اعتبار بین المللی ساقط شده اند.

واکنش (و تنها راه) رژیم نیز در مقابل چنین وضعیت وخیم - اقتصادی بسیار ساده است: افزایش تولید نفت. البته سنگوبان رژیم در ابتدا کل واقعیت در مورد اوامه ها را انکار کردند. محمدحسین عادللی، رئیس بانک مرکزی ایران، در یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران رسماً اعلام کرد که "ایران بدهی خارجی ندارد" (روزنامه "سلام" ۳۱ - مرداد ۱۳۷۱). اما اخیراً در مصاحبه ای در روزنامه "تایمز مالی" لندن، همان عادللی اعتراف کرد بدهی وجود داشته و تاخیر در پرداخت رخ داده است تاخیری که به علت "نداشتن کاری در مدیریت وعدم وجود تجربه اختصاصی بانک های بازرگانی صورت گرفته و نه کمبود ذخایر ارزی" (تایمز مالی - چاپ لندن - ۸ فوریه ۱۹۹۲) .

اما، برای حل کمبود ذخایر ارزی، رژیم برنامه افزایش تولید نفت (تنها منبع درآمد) را مدنظر دارد. بنا بر سالنامه "لوموند" رژیم پیش بینی می کند که با ۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری در بخش نفت، تولید نفت ایران از ۳/۳ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۱ به ۴/۵ میلیون بشکه در سال ۱۹۹۳ خواهد رسید. در ضمن وزیر نفت رژیم، غلامرضا آقا زاده طی مصاحبه ای در "میدل ایست اکونومیک سرویسی" اعلام کرد که پیشنهاد ایران به "اوپک" از دیاد بدهی نفت است - این افزایش از طریق ۱۰ در صد کاهش در تولید نفت پیشنهاد شده است.

بدیهی است که صرف افزایش تولید نفت و با کاهش واردات (مطابق بودجه مصوبه برای سال ۱۳۷۲)، مسایل رژیم را حل نخواهد کرد. رژیم سرمایه داری ایران دچار بحران مداوم و گسترده اقتصادی و سیاسی است و

سیاست "تعدیل اقتصادی" نه تنها مسئله‌ای راحل نکرده که مسایل کارگران و زحمتکشان ایران را هرچه بیشتر تشدید نیز کرده است.

چهارده سال حکومت سرمایه‌داری آخوندی در ایران نشان داده است که هیات حاکم کنونی (و جناح های درونی آن) ، قادر به حل مسایل اجتماعی و اقتصادی جامعه نیست . بحران سیاسی و اقتصادی ایران تحت کنترل چنین رژیم (و هر رژیم سرمایه‌داری دیگر) نه تنها قابل حل نیست که روز به روز تشدید می‌شود . طبقه کارگر و زحمتکشان به اتکاء شکل های خود تنها نیروی اجتماعی انقلابی‌ای هستند که پس از سرنگونی این رژیم و استقرار حکومت کارگری قادر به حل نهایی مسایل جامعه خواهند بود .

م. رازی

۲۰ فوریه ۱۹۹۳

بقیه از صفحه ۳۵

خاطرها شما رفقا و دوستان را فرامی‌خوانیم که ارتباطات خویش را در خارج فعال کنید ، به‌جای بین المللی و سازمانها و کولای مترقی و جریانات انقلابی و کارگری این وضعیت را انتقال دهید و از آنها کمک بخواهید و به UN شیوه‌های گوناگون از قبیل تلکسهای اعتراضی ، اجتماعات و اعتراضات به UN و نوآنگار افشاربیا و ریدتا از یک طرف UN از طریق وزارت کشور ترکیه ، اتوریته خویش را بکار گیرید تا فشارهای پلیسی کم‌شوند و از طرف دیگر به افزایش رده‌ها اعتراض کنید تا پرونده بسته‌ها را با زکشی کنید و اجتماع و اعتراض پناهنده را به رسمیت بشناسد و تشکلهای پناهندگی را در اشکال مختلفش بپذیرد و رسمیت بدهد .

کمیته پناهندگان آنکارا و شهرستانها

۹۲/۱۲/۲۳

* در تاریخ ۹۲/۱۲/۲۱ دو نفر دیگر به اسمهای (...) توسط پلیس نوشهیر دستگیر شدند . تشکلهای مختلف پناهندگی با ارتباط با UN و ارتباطات خارجی مانع دیپورت این دو نفر شدند .

بحران چپ یا چپ بحران‌زا

یکی از مسایل کلیدی اپوزیسیون چپ، دردوره اخیر چگونگی برون رفت از بحران عمیقی است که سال‌هاست این طیف رافرا گرفته‌است. وجه مشترک کلیه نیروها، اعضای سابق گروه‌های سنتی و طیف وسیع "منفردین" مشاهده و پذیرش این بحران است. اما، در ارائه راه‌حل‌ها، هر دسته و تجمع‌ای به شکل متفاوتی برخورد کرده، و تاکنون راه‌حل واقعی‌ای طرح نشده‌است. بطور کلی در این میان می‌توان از چهار طیف سخن بمیان آورد (البته در درون این طیف‌ها، سایه‌روشن‌هایی نیز موجود است) :

طیف اول، متشکل از گرایش‌هایی هستند که بخصوص پس از فروپاشی شوروی - "اردوگاه" خود را تغییر داده و بدین ترتیب بحران سیاسی خود را ظاهراً حل کرده‌اند. این عده که تا دیروز خود را از مدافعان مارکسیزم و "لنینیسم" معرفی می‌کردند، اکنون طرفدار تجدیدنظرطلبان (رویزیونیست‌ها) و اصلاح‌گرایان (رفرمیست‌ها) مارکسیزم - "برنشتنیسم" و "گائوتسکیزم" - شده‌اند. آنان بجای نقد نظریات و عقاید گذشته خود ساده‌ترین (و کوتاه‌ترین) راه را انتخاب کرده و بسط عقاید "سوسیال دموکراسی" اوائل قرن بیستم پناه آورده‌اند. آنان از "استالینیسم" به "منشویزم" گرویده، و در عمل نشان دادند که تاکنون از مدافعان قلابی مارکسیزم بوده‌اند. این عده، راه‌حل بسورژوازی را برای برون رفت از بحران چپ انتخاب کرده و خود را از اپوزیسیون چپ برای همیشه جدا کرده‌اند. گرچه مدافعان متشکل این گرایش عمدتاً از طیف توده‌ای - اکثریتی سربرون آورده‌اند، اما این نظریات ما بیسن بسیاری از "منفردین" از سابقه گروه‌های سنتی مدافع "اردوگاه سوسیالیزم" نیز از محبوبیت زیادی برخوردار است.

طیف دوم، گروه‌های سنتی هستند که با ایجاد حزب‌ها و سازمان‌های "کمونیستی" و "گاردگری"، تشکیلات خود را بمثابه پاسخگوی بحران چپ می‌پندارند. از دیدگاه آنان تنها کاری که چپ "بحران زده" باید انجام دهد پیوستن به تشکیلات آنان است و بس - سایر مسایل در درون این سازمان‌ها می‌توانند حل کردند. این نیروها نه تنها سازمان‌های دمکراتی

نیستند که حتی نخستین گام در جهت ارزیابی برنامه‌های مداخلاتی خمسود را - در دوره انقلاب - بر نداشته‌اند. آنان کارنامه‌های سیاسی خود را هنوز به جنبش ارائه نکرده‌اند. چگونه الحاق به سازمان نهایی، که بطور سیستماتیک به "چپ" و "راست" زده‌اند و هیچ انتقادی از خود ننکرده‌اند، را می‌توان توجیه کرد؟ (برنامه‌های رفرمیستی و عملکردهای فرصت طلبانه انسان پیشکش). این نیروها حتی در درون پیشروی کارگری اعتباری ندارند زیرا که در دهه گذشته از صحنه مبارزات کارگری غایب بوده‌اند. تنها عملکرد بیرونی این سازمان‌ها در خارج از کشور "انشعاب"، "وحدت"، و سپس "انشعاب" مجدد بوده است. روش‌های کسالت‌آوری که کلیه ناظرین را از تشکیل هر حزب و سازمانی دلسرد و ناامید می‌کند چه رسد به الحاق به انسان! این نیروها نه تنها حتی گام‌های اولیه در جهت حل بحران چپ را بر نداشته‌اند که در سال‌های اخیر به تشدید آن نیز یاری رسانده‌اند.

طیف سوم، عمدتاً بخشی از "منشعبین" (انفرادی و یا گروهی) از سازمان نهایی سنتی را تشکیل می‌دهند. آنان اعتقاد به بحران چپ (یعنی بحران خودشان) دارند، و سال‌هاست که از طریق ایجاد تشکل‌های دمکراتیک و نشریات خبری - سیاسی و اطلاعاتی، یک سلسله فعالیت‌های دفاعی و برگزاری سمینارهای بحث و غیره گوش کرده‌اند که در راستای یافتن پاسخ به بحران چپ اقداماتی کرده و در ضمن خود را از سایر گرایش‌های راستگرا و "متشکل" - تا فرارسیدن موقعیت مناسبی برای بازسازی مجدد یک "سازمان انقلابی" - متمایز نگه‌دارند. فعالیت‌های این گرایش‌ها - برخلاف سایر طیف‌ها - بخودی خود تا ثمرات منفی در درون طیف غیر متشکل چسب نداشته، اما این طیف نیز هنوز به ارائه یک راه حل جامع نرسیده و تا زمانی که به ریشه‌های بحران چپ پی نبرد و برش قاطع سیاسی از نظریات سابق نکنند کم‌کم در مدار بسته‌ای دور زده و قادیبه حل نهایی بحران نخواهد شد. در بهترین حالت، این طیف، عده‌ای را از رخوت و دلسردی کاملاً موقتاً نجات می‌دهد (از این لحاظ، روی سخن ما نیز عمدتاً با این طیف است که حداقل نه به راست زده و نه تسلیم سازمان‌های سنتی شده و نه دچار رخوت شده است).

طیف چهارم، (منفی‌ترین طیف) که سایر افراد، عناصر سیاسی

سابق را در بر می‌گیرد، در رخوت کامل ویانسیبی بسر می‌برد. اکثرانه تضها کار متشکل را کناره گذاشته اند که حتی فعالیت های عملی دفاعی را نیسز انجام نمی‌دهند (خرده کاری های بی حاصل را بجای کار سیاسی قلمبیداد می‌کنند). برخی از این عده به این نتیجه رسیده اند که از آنجایی که در ایران "خبری نیست" ، باید از فرصت استفاده کرد و دست به ارتقا "معرفت" و "سواد" سیاسی زد. بحران چپ راناشی از "بیسوادی" افراد سیاسی پنداشته و کار سیاسی خود را سال هاست محدود به کلاس های آموزشی و "تئوریک" عقیم (منزوی از فعالیت سیاسی و مبارزات کارگری) کرده اند. آنان ظاهرا بر این باورند که جنبش کارگری "رهبران تئوریک" کم دارد، و این عده می‌توانند دوران مبارزات کارگری در اطاق های دربسته به "تئوری" دست یافته و در روز "موعد" آنرا به طبقه کارگر ارائه دهند. غافل از اینکه طبقه کارگر در عرصه مبارزات سیاسی، تئوریسین های خود را خواهد یافت و نیازی به این عده نخواهد داشت - آنان درک نمی‌کنند که آموزش سیاسی و تئوریک که از وزنه مهمی در جنبش کارگری برخوردار است، را باید همراه با کار متشکل سیاسی انجام داد. در واقع این عده، خود دچار بحران شخصی هستند و برای ارضا وجدان های عذاب دیده، سر خود را - با انجام یک سلسله خرده کاری های بی نتیجه - چنبد صباچی گرم کرده و نهایتا از گردونه سیاسی برای همیشه خارج میشوند. انتشار نشریات "تئوریک"، "منشورها" و "پلاتفرم ها" بی هدف و انگیزه و درج مقالات عمومی در نشریات لیبرال ها و سوسیال دمکرات ها از "دست آورد های" عمده این گرایش ها بوده است. این طیف با روش غیر فعال و منفی خود همواره به تشدید بحران افزوده و خود و اطرافیان را هر چه بیشتر دچار رخوت و دل سردی و نا امیددی کرده است. لطمه ای که این دسته - در سال های اخیر - به اپوزیسیون چپ زده است به مراتب از سایرین بیشتر بوده است.

اما، حقیقت اینست که بحران چپ ایران نه "بحران سواد" است و نه "بحران ایدئولوژیک" و نه "بحران تئوری" (گرچه در کلیه این زمینه ها کمبود وجود دارد). علت وضعیت وخیم چپ نادر "مارکسیزم - لنینیسم" چپ نهفته - تا حال به عقاید پوسیده "کائوتسکیزم" پنهان

آوریم. و نه ناشی از عدم پیوستن افراد به سازمان های سنتی است. که خود سر تا پا غرق در بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی هستند. برای یافتن حداقل گام های اولیه و مقدماتی حل بحران می بایست: اولاً، ریشه های بحران چپ را ارزیابی کرد. ثانیاً، عقاید و نظریاتی را که به بحران باری رسانده اند شناخت و کنار گذاشت. وثالثاً، قدم های اولیه و تدارکاتی در جهت حل بحران را بپذیرانه و قاطعانه برداشت.

بحران چپ ایران ریشه در "بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا در مقیاس جهانی" دارد و صرفاً مسئله ای ملی و یاناشی از شکست انقلاب اخیر ایران و یا اضمحلال "اردوگاه سوسیالیزم" نیست. ریشه این "بحران رهبری" در شکست انقلاب اکتبر روسیه و ظهور استالینیزم -حتگی برتر "سوسیالیزم در یک کشور" (سازش طبقاتی با امپریالیزم) - نهفته است. گسست نظری و سیاسی از تئوری های استالینستی (انقلاب دمکراتیک و نترانقلاب مرحله ای، برنامۀ حداقل و حداکثر، سوسیالیزم در یک کشور) و تشکیلات منحنی بوروکراتیک (اعتقاد به سرکوب عقاید مخالف و عدم رعایت حق گرایش و دمکراسی کارگری) قدم های اولیه در جهت حل این بحران است. همچنین تدارک اولیه در راستای پیوند برنامۀ و استراتژی انقلابی و تجارب پیشروی کارگری، و ایجاد دنطفه های اولیه یک تشکیلات کارگری انقلابی (و نهایتاً حزب پیشتاز انقلابی)، زمینه را برای حل بحران رهبری آماده می کند.

بیشتر توضیح می دهیم.

منظور از "بحران تاریخی رهبری پرولتاریا در مقیاس جهانی چیست؟

دوران فعلی - از اوائل قرن بیستم تا کنون - دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم است. حتی با فروپاشی نظام حاکم پرشوری و تغییر تناسب قوا به نفع امپریالیزم در چند سال گذشته. از لحاظ عینی - رسالت تاریخی وجه تولید سرمایه داری به انتها رسیده و پیش شرط های مادی برای گذار به سوسیالیزم در سطح جهانی فراهم شده است. اما، کماکان سرمایه داری در سطح جهانی حاکم است. اساس بحران بشریت نیز در همین تناقض آشکار نهفته است: شکاف میان وضعیت عینی (که از فرط آمادگی به حد

گنبدیگی رسیده است) و عامل ذهنی (عدم وجود رهبری انقلابی بسطی تدارک سرنگونی نظام پوسیده سرمایه داری در سطح جهانی). عامل ذهنی به این مفهوم است که رهبری پرولتاریا - به علت نفوذ عمیق عقاید فرمیستی سوسیال دمکراتیک و استالینیستی قادر به انجام رسالت تاریخی خود نبوده و نیست. برای انقلاب جهانی می باید رهبری انقلابی نوینی (حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی) مجدداً بنیاد نهاده شود.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر و تشکیل بین الملل انقلابی (بین الملل سوم - کمینترن) عمده ترین گامی بود که در این دوران برداشته شد. این بین الملل انقلابی که متشکل از پیشگامان انقلابی اکثر کشورهای سرمایه داری جهان بود از اعتبار و نفوذ توده ای نیز در سطح جهانی برخوردار بود. مضافاً بر این، یک قدرت دولتی کارگری نیز حامی آن بود. مبارزه علیه فرمیزم و اپورتونیزم حاکم بر بین الملل دوم و جمع بندی تجارب جنبش کارگری و سازماندهی مبارزات پرولتاریای جهانی بمنظور تدارک برای انقلاب سوسیالیستی در دستور کار این بین الملل قرار گرفت. به استثنای اشتباهاتی خرد، اکثر هدف های بین الملل سوم انجام پذیرفت و در شرف انجام بود.

اما، به علت یک سلسله وقایع تاریخی (عمدتاً شکست انقلاب های سوسیالیستی در کشورهای اروپائی - بدلیل خیانت حزب های سوسیال - دموکراتیک - و از بین رفتن پیشگامان انقلابی در روسیه در نتیجه جنگ داخلی، تهاجم دولت های امپریالیستی به شوروی، وضعیت وخیم اقتصادی و غیره) دولت و حزب کمونیست شوروی منحل شد و رهبران واقعی کارگری توسط قشری از بوروکرات ها جایگزین شدند (آغاز دوران استالینیزم) (!) پس از انحطاط بوروکراتیک حزب کمونیست شوروی، انحطاط کمینترن (و حزب های کمونیست در سراسر جهان) به دنبال آن صورت گرفت. رویزیم نیز کمنگره پنجم کمینترن (۱۹۲۳) با برنامه سازش طبقاتی کمنگره ششم (۱۹۲۸) تکمیل شد و در سال ۱۹۳۵ - هفتمین و آخرین کمنگره - این حزب جهانی نیز توسط استالین و دارودسته اش عملاً کارش به اتمام رسید، و چند سال بعد رسماً انحلال یافت. حزب هایی که برای انقلاب سوسیالیستی و تسخیر قدرت ایجاد شده بودند، به مهره های بی راد سیاست خارجی حزب

کمونیست شوروی به رهبری استالین ، تبدیل شدند. نظریه‌ها —————
 مارکسیستی - لنینیستی انقلاب سوسیالیستی (استراتژی انقلاب جهانی)
 را با تزغیرما رکسیستی "سوسیالیزم در یک کشور" جایگزین کردند. این
 نظریه ضد مارکسیستی نه تنها بحران رهبری پرولتاریا را کاهش نداد که
 آنرا تشدید کرده و منجر به شکست های پی در پی جنبش ها و انقلاب های
 کارگری شد. از جمله شکست انقلاب ۱۹۲۳ در آلمان، شکست اعتصاب عمومی ۱۹۲۶
 در بریتانیا ، شکست انقلاب ۱۹۲۷ در چین، پیروزی فاشیسم در آلمان، شکست
 انقلاب در فرانسه و اسپانیا ۳۷-۱۹۳۶، شکست انقلاب در ایران و غیره .

بدین ترتیب سرمایه داری در حال احتضار تقویت شده ، و موقعیت
 را برای جنگ دوم جهانی فراهم آورد. نتایج جنگ و تثبیت سرمایه داری
 جهانی ، رخوت و دل سردی را در صفوف پرولتاریای جهانی تشدید کرد. بحران
 رهبری پرولتاریا عمیق تر شده و به خائنین سابق جنبش کارگری (سوسیال
 دمکراسی) ، طرفداران سیاست خارجی ضد انقلابی شوروی (حزب های
 کمونیست استالینیستی) نیز افزوده شدند. سوسیال دمکراسی و
 استالینیزم کلیه جنبش های کارگری را در راستای سازش با بورژوازی
 تشویق کردند و یکی پس از دیگری مبارزات کارگری را به شکست کشاندند
 (به جز مواردی که بوروکراسی مسکو برای حفظ منافع خود به ناچار
 با دولت های سرمایه داری موقتاً رودرشد) . پیشروی کارگری که پس از
 سال ها مبارزه و مقاومت شکل گرفته بود، توسط این خیانت های آشکار
 سوسیال دمکراسی و استالینیزم بتدریج از بین رفت . همانطور که وجود
 رهبری انقلابی کارگری در سطح جهانی پیش شرط سرنگونی نظام سرمایه -
 داری است ، وجود بحران رهبری و خیانت های حزب های کمونیست وابسته
 به شوروی ، منجر به بقاء و تقویت این نظام شد. بدین ترتیب بحران
 رهبری پرولتاریا در مقیاس جهانی تا به امروز باقی ماند. اکنون بسا
 فروپاشی نظام های موجود در شوروی و اروپای شرقی ، مرحله نویینی از شکل
 گیری قشر پیشروی کارگری در سطح جهانی در عرصه مبارزات سیاسی پدید
 می آید ، و یکبار دیگر همانند اوائل قرن بیستم زمینه برای حل بحران
 رهبری پرولتاریا فراهم می شود.

مفهوم گست از استالینیزم چیست ؟

دروهله نخست روشنفکران چپ - برای گست از نظریات منحنی که جنبش کارگری را به آنچه امروز هست ، گشاده است - بایده پذیرندگه "بحران چپ" ایران ریشه در بحران تاریخی رهبری در سطح جهانی دارد و مسبب اصلی آن نیز نظریات خائنین به جنبش کارگری در قرن حاضر (سوسیال دمکراسی و استالینیزم) بوده اند (الحاق به نظریات سوسیال دمکراسی و عدم گست از عقاید استالینیستی ، هرگز بحران چپ را حل نخواهد کرد) . چنانچه از جنبش درکی آغاز نکنند ، آنان قادر نخواهند بود که در حل مسئله محوری بحران چپ ، یعنی مبارزه برای ایجاد بین المللی نوین انقلابی سهمی ادا کنند . آنان نخواهند توانست فعالیت خود را بر تنه راه مبارزاتی اصلی فعلی - مداخله در جنبش کارگری بمنظور ایجاد پیوندها میان برنامها انقلابی و پیشروی کارگری و نهایتا ایجاد حزب پیشگام انقلابی - متمرکز کنند . چنانچه این چشم انداز وجود نداشته باشد چه جلسه بحث و سمینار و انتشار نشریه های مختلف و غیره ، دردی را دوا نخواهد کرد ، و صرفا تکرار مکررات خواهند بود و نهایتا منجر به دلسردی و رخسوت نیروهای چپ گرا و تقویت گرایش های راست گرا می شود .

گست از نظریات استالینیزم به مفهوم رها کردن تز "سوسیالیزم در یک کشور" است . تزی که بر اساس آن استالین و دارودسته ایده سازش طبقاتی با بورژوازی (تحت عنوان ائتلاف با "بورژوازی ملی" علیه امپریالیزم) و معامله با امپریالیزم (تحت عنوان "دیپلماسی برای حفظ اردوگاه سوسیالیزم در شوروی") را تبلیغ و اجرا می کردند . گست از استالینیزم یعنی برش از تئوری "انقلاب دمکراتیک" (انقلاب بورژوازی) و تبلیغ و دفاع از انقلاب کارگری (انقلاب سوسیالیستی) . گست از استالینیزم به مفهوم کنار گذاشتن برنامها فرمیستی "حداقل و حداکثر" و جایگزین کردن آن با برنامها انقلابی - انتقالی است . برش از استالینیزم یعنی پذیرش درک مارکسیستی از مفهوم سوسیالیزم و امپریالیزم و نه بحث های من درآوردی بوروکرات های مسکو و چین . گست از استالینیزم بسسه مفهوم پذیرش حزب لنینیستی (بر اساس اصل سانترالیسم دمکراتیک) و

اعتقاد به دموکراسی کارگری (حق کرایش برای مخالفین سیاسی در درون یک تشکیلات و آزادی بیان برای مخالفین در جامعه) است، و نه اعتقاد به سرکوب و ارباب مخالفین سیاسی (روشی که استالینیزم برای چپ ایران به ارمغان آورد). (۲)

لزوم ایجاد نطفه های اولیه حزب پیشتا ز انقلابی

گست کامل از استالینیزم، اما، به تنهایی کافی نیست و بحران چپ را حل نمی کند - صرفا گام مقدماتی است. روشنفکران انقلابی برای رفع بحران رهبری کارگری نه تنها باید به لزوم احیاء یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح ایران و در سطح بین المللی اعتقاد داشته باشند، که از هم اکنون مبارزه به تدارک ایجاد نطفه های اولیه این حزب انقلابی کنند.

حزب انقلابی طبقه کارگر به ناگهان روزانقلاب ظاهر نمی شود، باید برای ایجاد آن از قبل تدارک دید. رهبران و بنیادگذاران این حزب باید از هم اکنون از میان پیشروی کارگری و انقلابی ساخته شوند. در واقع مفهوم "بحران رهبری" با مفهوم "لنینیستی" "حزب پیشتا ز انقلابی" گره خورده است. آنان که صحبت از بحران چپ بمیان می آورند، بدون مشاهده ارتباط این بحران با بحران رهبری و ایجاد حزب کارگری انقلابی، هرگز پاسخی برای حل این بحران نخواهند یافت. و همچنین آنان که صحبت از حزب انقلابی کرده و قدمی در راه ایجاد آن بر نمی دارند، نیز جز خود فریبی کاری نکرده اند.

اما، ساختن "حزب" - برخلاف عملکرد سازمان های سنتی - کار چند نفر "کمونیست" روشنفکر (آنهم دور از مبارزات طبقاتی کارگران ایران، در خارج از کشور) نیست. حزب پیشتا ز انقلابی ایران، می باید اکثر پیشروی کارگری و انقلابی ایران را در برگیرد و از اعتبار و نفوذ قابل ملاحظه ای در مراکز صنعتی ایران در میان کارگران برخوردار باشد. برنامهای حزب باید در میان توده های زحمتکش ایران آزمایش شده و مورد پذیرش قرار گرفته و محدودا برای تدقیق به حزب بازگردد. حزب پیشتاز انقلابی ایران باید در ادامه سن حزب کمونیست ایران در سال های ۱۹۲۵ - احیاء گردد. این حزب باید متحدان بین المللی خود را برای تشکیل

یک بین المللی انقلابی - درعین حال - یافته باشد. روشنفکرانی که خواهان حل "بحران چپ" هستند، باید چنین چشم اندازی را در دستور کار خود قرار داده باشند. ساختن حزب انقلابی ایران کار پرحوصله و طولانی است و باروش های "میان برزدن" و "بیا" "زود شروع شدن" و "بیا" "در انتظار ناجی نشستن" هرگز تحقق نمی یابد.

گام های اولیه و تدارکاتی این روند طولانی می تواند از هم اکنون (چه در ایران و چه در خارج) آغاز شوند. ایجاد هسته های کارگری سوسیالیستی (۳) متکی بر اهداف و اصول و برنامه انقلابی (بر اساس تجارب تاریخی جنبش کارگری ایران و بین المللی) (۴) و ساختار تکنیکالستی دمکراتیک بر محوریک نشریه کارگری سوسیالیستی، نخستین گام ایمن پروسه است. در سال های اخیر پیشروان کارگری از تجارب بسیار غنی مبارزاتی برخوردار بوده اند. پیوند برنامه انقلابی توسط پیشگام انقلابی با تجارب پیشروی کارگری شرط تعیین کننده توفیق تشکیل چنین هسته هایی است. و نهایتا وحدت هسته های کارگری سوسیالیستی (در سطح برنامه ای - سیاسی و عملی) می تواند نطفه های اولیه یک حزب پیشتاز انقلابی آتی ایران را بنانند.

م. رازی

۱ فوریه ۱۹۹۳

.....

- (۱) - رجوع شونده مقالات مندرج در دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره ۶
- (۲) - رجوع شونده "اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی" - دفتر - های کارگری سوسیالیستی، شماره های ۱۲۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶
- (۳) - رجوع شونده "وظایف کارگران پیشرو" - دفترهای کارگری سوسیالیستی، شماره ۱۳
- (۴) - طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی، طرح اولیه "اهداف و اصول" و "برنامه عمل کارگران" را در نشریه خود درج کرده، و حول آنان مایل به بحث (برای ترمیم و تکمیل و یا توافق) با سایر سوسیالیست های انقلابی - در راستای همکاری عملی مشترک - هستند.

نقش زنان در اتحادیه‌های کارگری

ترجمه یکی از مقالات خانم اودری وایز (Audrey Wise) را - هرچند تمام نظریاتش موردناشیدما نیاشد - به‌دو دلیل عمده انتخاب کرده‌ام و در اینجا می‌آوریم .
با تدبیر گسترش بحث بر سر حقوق زنان در صفوف پیشروی کارگری کمکی برساند .

نخست اینکه ، وی در این مقاله بدرستی بر بسیاری از واقعیات مشخصی و روزمره تبعیض علیه زنان انگشت گذاشته و نشان می‌دهد که این تبعیض در طبقه کارگر نیز - و نه تنها از سوی کارفرمایان ، بلکه حتی در بر خورده کارگران مرد به این مسئله - شدت وجود دارد . وی تا آنجا پیش می‌رود که مردان کارگری که در اعمال این تبعیض شریک می‌شوند و علیه آن مبارزه نمی‌کنند را به اعتصاب شکن تشبیه می‌کند .

دوم اینکه ، علیرغم اختلافات بسیار - وفا حتی - که در وضعیت زنان در انگلستان با کشور ما وجود دارد ، و علیرغم اینکه در آنجا زنان - با بیش از صد سال مبارزه خود - به بسیاری از حقوق دست پیدا کرده‌اند ، اما ، از طریق این مقاله یاد دیگری می‌بینیم که زنان حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری نیز ، همچنان " جنس دوم " و تحت ستم و تبعیض باقی مانده‌اند . هرچند این مقاله تمامی وجوه این مسئله را مورد موشکافی قرار نمی‌دهد ، و تا مل در مورد ریشه‌ها و علل این ستم‌کشیدگی و اشتراک و افتراق آن در کشورهای مختلف مجالی دیگر را طلب می‌کند .

آنچه در زیر می‌آید ، بخشی از مقاله ایست تحت عنوان " زنان و مبارزه برای کنترل کارگری " که در سال ۱۹۷۳ نگاشته شده است . این مقاله نخستین بار توسط " کانون کتاب ایران " در سال ۱۹۸۵ انتشار یافت .

پیشینه

از میان ۲۲ میلیون افراد شاغلی که در ژوئن ۱۹۷۱ در انگلستان وجود داشت حدود هشت و نیم میلیون تن ، یعنی ۳۸ درصدش را ، زنان تشکیل می‌دادند .

این رقم نشان میدهد که زنان بخش مهمی از ارتش کارند و در عین حال "استثمار شده ترین" بخش آن. به طور کلی میتوان گفت که ناچیزترین دستمزدها در کسم - در آمدترین صنایع به زن ها تعلق میگیرد، و این امر روز به روز هم تشدید میشود. در سالهای میان ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶، تعداد زنان شاغل - در تمام سنین - ۱۳/۹ درصد افزایش پیدا کرد، اما افزایش عددی آن ها در چهل حرفه که مهارت کمتری لازم داشت ۲۳/۱ درصد بود، نکته جالب تر این که اشتغال مردان در این بخش ها به مقدار ۹ درصد کاهش یافت.

دوسوم از مشاغل زنان را در ردیف "کارهای غیریدی" طبقه بندی کرده - اند، و اینها موری چون منشیگری و ماشین نویسی و دستیار فروشگاها و ج - این ها است. از هر بیست نفر زن تنها یک تن در مقام "مدیریت" به کار اشتغال دارد و تدریس، تنها حرفه ای است که تعداد کثیری از زنان متعهد آندند.

در آوریل ۱۹۷۱، مردان کارگر به طور میانگین $\frac{1}{4}$ ۴۶ ساعت در هفته کار کردند. زنانی که به کار تمام وقت مشغول بودند چهل ساعت در هفته کار میکردند. اما در آمدشان تنها به ۵۵ درصد در آمد هفتگی مردان می رسید.

در سال ۱۹۶۸، بیش از ۲۹ درصد از کارمندان صنایع دست ساز (مانوفا - کتور) را زنان تشکیل میدادند، اما بیش تر اینان متصدی شغل هائی بودند که مهارت کمتری لازم داشت. این زنان ۹۱ درصد کارگران غذاخوری ها، ۶۲ درصد کارمندان دفتری، ۴۵ درصد کارگران تولیدی و تنها ۵ درصد کارگران متخصص و یک درصد کارگران ماهر تعمیراتی و چهار درصد مدیران و مربیان را تشکیل میدادند.

روشن است که تنها اگر یک تکان واقعی به دستمزدها وارد آید و آن را با سالا ببرد چه لطمه بزرگی به سودخواهد خورد. استثمار زنان برای نظام سرمایه داری اهمیت فوق العاده ای دارد. این استثمار، همچون دوران اولیه انقلاب صنعتی در حفظ نظام موجود نقشی کلیدی ایفا می کند، درست مانند استثمار آنها در اقتصاد خانوار. در بیشتر خانواده های "دودرآمدی" (که در آنها زن و مرد هر دو کار میکنند) یکی از مشخصات "جامعه مرفه" است. خانواده هائی که مثلاً به دلیل وجود کودکان خردسال از یک چنین موقعیتی محرومند گرفتار مفاویق سختی میشوند.

این واقعیات ثابت میکنند که آنچه بر سر زنان کارگر می آید و آنچه زنان کارگران انجام میدهند نیز در سر نوشت نظام سرمایه داری و تعالی جنبش سوسیالیستی نقش اساسی دارد.

با این همه، صدای زنان آن قدرها در سندیکا های کارگری و جنبش های

سوسیا لیستی به گوش نمی آید. در کنفرانس ها و حتی کنفرانس های مربوط به شورا های کنترل کارگری، تعداد اندکی از زنان شرکت می جویند. در تصمیم گیری این جنبش ها، زنان شرکت چندان فعالی ندارند اما در اعتصابات از خود مبارزه جوئی و پایداری بسیار نشان داده اند هر چند که بیشتر نقش " حامی " را ایفا کرده اند.

جواب معمولی به این مسئله در جنبش اتحادیه های کارگری بدین قرار است که: " سازماندهی زنان امر دشواری است. زنان به اتحادیه ها نمی پیوندند! " - این گفته صحت ندارد. جوابی از این گونه، در اتحادیه های چون اتحادیه های کارگران و کارمندان توزیع - که مبارزه جوئی زیادی نشان نداده اند و رهبری دیوانسالاران به " گوسفند قربانی " مناسبی احتیاج دارد. افسانه ای رایج است. این پاسخ برای سندیکا لیست های معمولی که نمیخواهند زنان و دختران شان به استقلال اقتصادی دست یابند و در تصمیمات مهم شرکت جویند نیز افسانه رایجی است. در واقع در سال ۱۹۷۰ تعداد زنانی که عضویت اتحادیه های کارگری در آمدند به ۲/۷۰۰/۰۰۰ نفر بالغ شد. این بسندانی معنی است که ۳۲ درصد از مجموع زنان کارگر به اتحادیه ها پیوسته اند، و در مقابل، تعداد مردان کارگری که سازمان داده شده اند ۵۴٪ کل کارگران است. البته ۳۲ درصد رقی است کمتر از ۵۴ درصد، اما به مراتب از تصویری که معمولاً ترسیم میشود بیشتر است. دو میلیون و هفتصد هزار نفر رقی بسیار بزرگی است. این رقم ۲۷ درصد کل کارگران سازمان داده شده را تشکیل میدهد، یعنی اینکه بیش از یک نفر از هر چهار عضو سندیکا های کارگری زن است. آیا در کنفرانس کنترل شورائی هم از هر چهار نفر شرکت کننده یکی زن خواهد بود؟ بقیه زنان کجا هستند؟ بسیاری از آنان دست اندر کار خانه داری بچه داریند. مردوزن هر دو در ایجاد خانه و کاشانه سهم دارند، اما کار اصلی خانه به عهده زنان گذاشته می شود.

این ارقام را مقایسه کنیم:

- ۲۷ درصد از اعضای سندیکا ها را زنان تشکیل میدهند،
- کمتر از ۲۴ درصد مسئولان حقوق بگیر " کنگره اتحادیه های کارگری " از زنان هستند (۲۵ نفر از مجموع ۱۴۰۰ نفر) ،
- ۵ درصد نمایندگان اعضای به کنگره سالیان (در سال ۱۹۷۰) از زنان بودند.

هر سطحی را که در نظر بگیریم - در کمیته های محلی، در رهبری کشوری، در هیئت های نمایندگی - مشاهده می کنیم که در آن، زنان تعداد بسیار اندکی از

مسئولان و فعالین را تشکیل میدهند.

چرا؟

دلایل این امر پیچیده است و همه مسئولیت‌ها متوجه جنبش اتحادیه‌های کارگری نیست. اما یافتن همراه‌حل‌ها برعهده سوسیالیست‌هاست، خواه زن باشند خواه مرد، زیرا نیمی از شریعت نمی‌تواند به سوسیالیسم دست یا بیدون آنکه نیم‌دیگر در این امر شرکت جوید.

کل سازمان و فرهنگ جامعه ما در پی آن است که زنان را مطیع و خدمتکار نگهدارد، و جنبش‌سندیکائی، هم‌بدین امر کمک می‌کند، هم‌از آن صدمه می‌بیند. من خواهم کوشیدم مواردی از این فرآیند را در جامعه و در جنبش نشان بدهم.

اثرات دست‌مزدکم

دراقتصاد حاکم‌بر زندگی ما، پول تعیین‌کننده سطح زندگی، قدرت مسلط بر مردم، و تا حدود زیادی معیار ارزش‌های فردی است.

دستمزدها نه‌بر اساس سودمندی کوشش انسان‌ها، که بر اساس سودآوری کار برای صنعت و درجه‌بیکارجویی کارگرانی که موفق می‌شوند سهم بیشتری از حاصل نیروی کار خود را از سرمایه‌دار بگیرند، تعیین می‌شود از آنجا که زنان از آموزش لازم برخوردار نیستند و به علت دوران حاملگی و بچه‌داری، کارشان نمی‌توانسد تداوم داشته باشد در بازار کار موقعیت جالبی ندارند. با این‌که در آمدن سهم به‌راستی مهمی را در تعیین سطح زندگی خانواده ایفا می‌کند، مردان آنان را به‌مثابه‌نان‌آور خانواده به حساب نمی‌آورند، گویانکه خود آنان نیز تا این‌اواخر چنین عقیده‌ای داشتند. زنان مجرد یا مطلقه معمولاً در بازار کار در ردیف بی‌شکست خوردگان به حساب می‌آورند. زنانی که ازدواج کنند از آموزش حرفه‌ئی محروم می‌شوند و این امر، در قلمرو کار، بطور دائم برای آنها "مقامی موقت" ایجاد می‌کند. به‌بیوه‌زنان نیز معمولاً اظهار لطف مختصری می‌شود و کمک مالی ناچیزی هم در حق‌شان صورت می‌گیرد، منتها این همه برای آن انجام می‌شود که صدای حضرات در نیاید.

در اینجا یک جور "دور باطل" وجود دارد: در اقتصاد پولی ما، زنها نقدینه چشمگیری ندارند که از آن خودشان باشد. نیروی کارشان را همه‌بهای ناچیزی به فروش می‌گذارند که این خود سبب می‌شود در دیگر زمینه‌ها نیز برای آنان چندان

ارجی قائل نشوند. هنگامی که انسان نیروی کارش را میفروشد، درحقیقت به زندگی و آزان جا به مقام خود در زندگی اجتماعی خویش نیز جوب حراج میزند. و اگر در برابر آن وجهی ناچیز حاصل کند بدان معنی است که به کل حیات بشری دو قاز ارزش قائل شده است. این راهمکس میدانند که چون کاری را "کارزنانه" بخوانند اصطلاحی به کار برده اند که اشاره مستقیمش به ناچیز بودن دستمزد آن است، یعنی کاری است سخت و ملال آور که مردان به قبولش رغبتی ندارند.

از آنجا که کار زنان را در جا معارجی نمی گذارند در محیط خانه نیز برای کارشان ارزش چندانی قائل نمی شوند. در ثنوری به نقش مادر ارزش بسیار می نهند. اما منحصرا در ثنوری. - در عمل به تمام طرق ممکن این نقش را خسوار و دشوار می کنند.

بنا بر این، مردانند که برای زنان، تنها به معنی کمبود دینار و در هم نیست - هر چند که این خود کمبودی پراهمیت است - بل به معنی کمبود احترام به نفس و کمبود اعتما دبه نفس نیز هست، که این البته پراهمیت تراز کمبود دیناری است. این امر، زنان را در برابر کار فرمایان مطیع و سرافکنده میکند، پس اندکی مزد، خود سبب اندکی مردمی شود. این امر البته عموما در مورد تمام مسی کارگران کم مزد صادق است. دستمزد بیشتر که محصول مستقیم بیکار رجوشی کاری است، بیگمان احترام به نفس و اعتما دبه خویش و بیکار رجوشی بیشتری را موجب میشود. که نتیجه آن، خود تحصیل دستمزد بیشتر است. فاصله میان دستمزد های بالا و دستمزد های پائین در حال افزایش مداوم است. آری، آن که برخساک می افتد لگد کوب نیز می شود.

اشارات دوشغلی

معمولا زنان به افراد دوشغله معروفند. "مسئولیت های خانوادگی" زن امری عادی است. حتی زمانی که بطور تمام وقت کار می کنند و نان آور مشتت - مرک خانواده اند، حسب المعمول در کارهای خانواده دست تنها هستند. اگر زنی شاغل کاری هست از او انتظار می رود که هم با سختی های شغلی خود بسا زدوهم - در هر حال - به همسر و کودکان خود نیز "برسد". - اما چه کسی به خود او می رسد؟

مردان بطور سنتی در بیرون خانه زندگی میکنند، خواه "بارفا" باشند خواه در جلسه اتحادیه و غیره... اما انتظاری که از زنان می رود این است که به پخت و پز و رفت و روبر و دوخت و دوز و شست و شوی و بگذار و بپرداز خانه بپردازد، و اگر فرصتی برایش پاداد برای رفع ملال برابر تلویزیون بنشیند. به عبارت دیگر:

زندگی زنان منحصر " زندگی اندرونی " است . اگر زنان در خارج خانه کار کنند ، تمام وقت و توان شان در این دوشغل به مصرف می رسد و اگر دیگر زنان انتظار نمی رود که در جلسات اتحادیه کارگری نیز فعالیت کنند . حتی زنان کارگری که در کارخانه خود مسئولیت کارگاه های دارند نیز در این زمینه دچار دشواری هستند . برخی از زنان کارگر که به عضویت کمیته های کارگری درآمده اند ناگزیرند با رفقای خود ترتیبی بدهند که تنها یک هفته در میان در جلسه حاضر شوند ، زیرا شوهران به آنان اجازه نمی دهند که همه هفته در جلسه کمیته حضور یابند .

بنابراین ، علل عادی پیش پا افتاده ای که موجب بی علاقتی و غیبت مردان کارگر از جلسات میشود (از قبیل مغزشوئی مداوم روزنامه دلیلی مرور (۲) ، احساس اینکه " فایده اش چیه کجا روصاحب میشیم ؟ " " با این حرفها به جانی نمی رسیم که ! " " هر تصمیمی که لازم بوده گرفتن دیگه " و جز این ها) کاملاً در مورد زنان کارگر هم صادق است ، مضافاً بر این که دلایل اقتصادی هم این علل و موجبات را تشدید می کند .

اثرات فضای " باشگاه مردانه " و فشارهای فرهنگی

فرض کنید زنان آن قدر پیش می روند که در اتحادیه های کارگری شرکت می جویند . - تازه در این اتحادیه ها چه خواهدیافت ؟ - محیطی مردانه می یابند و بسیاری از مسائل در آنجا احساس غربت خواهد کرد .

درک این مطلب مهم است که اگرچه زنان به اندازه مردان در افزایش دستمزدها و دیگر راجوئی بوده اند ، در هر حال نسبت به اوضاع و احوال بسیار علاقمند هستند . در این جا نیز با زمانه بیک دور باطل برمی خوریم . سندیکا های کارگری که زیر سلطه مردان قرار دارند نسبت به " خواست های زنان " چندان علاقه ای نشان نداده اند و با مسئله دستمزدها آنان برخوردی تردیدآمیز داشته اند . این نشان در فضائی میان ناخوش داشتن دستمزدها چیز زنان و ناخوش داشتن این امر که زنان نیز می باید دستمزدی معادل مردان داشته باشند معلق مانده اند .

سندیکا های کارگری که تحت سلطه مردان قرار دارند بیشتر به این مسئله گرایش داشته اند که پول بیشتری طلب کنند ، و توجه چندانی به موضوع شرایط انسانی کار در کارخانه ها نشان نداده اند . این گونه سندیکا ها به شرایطی که در آن از تحمل اضافه کاری بیش از حد ، سرعت کار بیش از معمول ، محیط کار نامطلوب و غیره ناگزیرند گردن نهاده اند ؛ زنان کارگر عضو سندیکا ، با تجربه ای

که در کارخانه‌ها داشته اند این امر را تأیید کرده اند که زنان نسبت به مسئله محیط و شرایط کار حساست بیشتری نشان میدهند، مشروط به این که از سوی اتحادیه کارگری به آنان توجه بیشتری بشود.

این نکته که زنان، در پاره‌ای اوقات از ترس آنکه دستمزدهایشان به معنای تشدید شرایط نامطلوب کار و شیکاری اجباری باشد نسبت به مسئله دستمزدها برای سی‌تفاوتی و حتی خصومت نشان داده‌اند، کاملاً صحت دارد. زنی که میگوید: "من دستمزدها بر نمی‌خواهم" موجودی بسیار عقب مانده به نظر می‌آید، اما غالباً منظورش این است که "من نمی‌خواهم شرایط کارم از این که هست بدتر بشود، حتی اگر دستمزدم بالا بی‌رود!" - و این به هیچ وجه موضعی عقب مانده نیست. البته اکنون زنان به آن مرحله‌ای رسیده‌اند که هم‌توانند مطالب شرایط بهتر کارباشند هم‌خواهان دستمزدهایشان.

خواست‌های زنان کارگر، "همیشه" و "عملاً" در محیط‌های سندیکا شایسته مردانه با اهمیت کمتری تلقی میشود. اگر جز این بود، از ۱۸۸۸ تا کنون کسسه سیاست "کنگره اتحادیه‌های کارگری"، در تئوری، حصول دستمزدها برابر برای زن و مرد بوده است می‌توانست بدان دست‌یاب‌دو برای اجرای صحیح "قانون برابری دستمزد" (مصوب ۱۹۷۰) که بدون شک می‌توانست کمک موثری به زنان باشد اقدام موثری به عمل آورد. اما اشکال کار در این است که اتحادیه‌های کارگری چنان رفتار میکنند که پنداری تمام اعضا آنها مردند. از صدر تا ذیل و از پائین تا بالا، هر که دهان باز می‌کند می‌گوید: "اعضای اتحادیه‌های کارگری و همسران و کودکان آنان ... خوب، این، نکته ظریفی است؛ طبقه‌بندی زنانی که خودشان کار میکنند به عنوان فردی وابسته به مرد و شناسایی آنها تنها از طریق شوهرانشان، کلک ظریفی است برای تحقیر آنان. کلکی است ظریف و مرسوم!

یک ضرب‌المثل روسی می‌گوید: "خیال کردم دو نفرند، اما بعد معلوم شد که نه، فقط یک مرد بود با زنش!" ۳

رسم متداول چنین است که زیرنا مه دعوت اعضا سندیکاها به شرکت در جلسه، می‌نویسند: "این دعوت‌نامه برای شما و بانوی تان است."! و خطاب بالای نامه هم غالباً "آقای عزیز" یا "برادر عزیز" است. و خیلی خیلی بندرت "برادر و خواهر عزیز"! - وقتی هم می‌خواهند از فرد مسئولی که به افتخار بازشستگی نائل شده یا از نماینده کنگره‌ای که کارش را به پایان رسانده تشکر کنند، "از خانم نیز به خاطر حمایتی که در نهایت لطف از شوهر خود به عمل آورده‌اند بدین وسیله قدر دانی میشود!" - به بندرت در میان اعضا کمیته‌های کارگری میتوان به زن

شوهرداری برخوردار، اما وقتی لازم آید از چنین بانوی نادری به خاطر خدا مناسبت
اظهار قدردانی بشود مجال است پای آقای اورا به میان کشند و "از شوهر ایشان سه
خاطر فلان و بهمان قدردانی" به عمل آید!

اخیرا ارگان یکی از سندیکاها که طبق معمول اکثریت اعضایش را کارگران
مرد تشکیل میدهد برای افزودن به "آب و رنگ" نشریه اقدام به چاپ عکس از جنس
بانوی زیبای نیمه عریان کرده بود. - این هم از دخالت زنان در امور سندیکائی!

اما ظریف تر از آن همسرزن کاری است با سابقه عضویت سی ساله، که به
همسر رئیس افتخاری، ضیافت شامی در سندیکا دسته‌گلی تقدیم میکند! این دیگر
محشر است! تقدیم دسته‌گل توسط زنی که حضورش به سبب سی سال فعالیت سندیکائی
خود است، به حضور سرکار خانمی که صدقه سر شوهرش آن بالا نشسته - اینها فقط
موارد منحصربه‌سندیکا های کاری نیست در فعالیت‌های سیاسی ایالات متحده نیز
نقش زنان چیزی از همین قماش است. در آنجا به عقاید همسر مردی که نا مـــــــرز
انتخاباتی است بیش از عقاید زنی که کاندیدای انتخابات است ارج گذاشته
می‌شود! حتی اگر تعداد هر چه بیشتری از زنان به سندیکا های پیوندند، باز هم
فشارهای فرهنگی و دشواری های عملی زندگی دست به دست هم میدهند و نمیگذارند
زنان در زندگی و فعالیت سندیکائی نقش تمام عیاری برعهده گیرند.

(ادامه دارد ...)

۱- سازمان ملی کارگران انگلستان

۲- Daily Mirror روزنامه دست راستی و بازاری که بیشتر به پخش اخبار جنجالی
میپردازد.

۳- مترجم یک ضرب المثل دیگر روسی را به خاطر آورد که میگوید: " مرغ ها پرنده
نیستند و زن ها انسان " البته ضرب المثل در مورد خروس سکوت میکند.

حزب کارگران برزیل : پدیده‌ای جدید یا تکرار اشتباهات گذشته

در سال ۱۹۸۹ ، در دومین انتخابات ریاست جمهوری برزیل ، یک کارگر ، لولا ، که از طرف "حزب کارگران برزیل" معرفی شده بود ، ۴۹٪ آرا عمومی را بخود اختصاص داد و لذا تنها با اختلاف قلیل ۲٪ از رقیب بورژوازی شکست خورد . این پیروزی بزرگی برای این حزب و نماینده کارگرش محسوب میشود ، کما اینکه کوشش میکنند از طریق انتخابات این بار ، حکومت را بدست بگیرند .

تمام اینها در برخورد اول ، قلب هر کارگری را سرشار از غرور می‌کند ، و بار دیگر ایدئولوژی حاکم را که کارگران را "تنبل" ، "بی استعداد و ذوق" و "ذات افروست" وانمود میکند ، به مسخره می‌گیرد . سپس با تاملی بیشتر از خود می‌پرسیم ، اما این کارگر - یا این حزب - که برنامهم به حکومت رسیدن را دارد ، چه برنامه‌ای برای حکومت کردن دارد و متکی به چه اقشار و طبقاتی میخواهد باشد - حکومت برسد؟ خلاصه اینکه به چه نوع حکومتی میخواهد برسد؟ با چه نوع دستگاہی؟

"معجزه برزیل" ، که در واقع تنها برای سرمایه‌های خارجی معجزه بود و برای خود برزیل جز تشدید فقر و پائین آوردن بیش از ۵۰٪ سطح دستمزدها - فایده‌ای نداشت ، در اواخر دهه هفتاد ، همانطور که پیش بینی میشد ، شکست خورد . و این شکست یکی از دلایل عمده فرسودگی سیاسی دیکتاتوری نظامی ای شد که قدرت را از سال ۱۹۶۴ بدست گرفته بود . اعتماد اقشاری از بورژوازی و طبقات میانی برزیل از نظامیان (برای اداره امور مملکت) سلب شده و در پی این شدند که خود مستقیماً امور کشور را بدست بگیرند . حکومت نظامی ، تحت فشار این اقشار ، خود شرایط را برای انتقال بی‌درسر قدرت به غیر نظامیان مهیا کرد . بخصوص که دیکتاتوری نظامی دیگر قادر به ایستادگی در مقابل موج فزاینده مبارزات کارگری - که مهر خود را بر سالهای پایانی دهه ۷۰ میزد - نبود . طبقه کارگر با مبارزه برای افزایش دستمزدها ، مبارزه علیه بیکاری و ... در مقابل اثرات بحران اقتصادی سرخستانه از خود دفاع میکرد .

در چنین شرایطی بود که از بن اتحادیه های کارگری رسمی (دولتی) نیز گرایشی جداگشت . این گرایش که در اعتراض به وابستگی شدید اتحادیه ها به دولت نظامی از آن جدا شده بود ، رهبری بخشی از اعتصابات را بدست گرفت . در مقابل ، دیکتاتوری نظامی فعالین اتحادیه ها را تحت پیگرد قرار داده ، زندانی و تبعید میکرد ، بدون آنکه موفق شود جنبش طبقه کارگر را بشکند . تمام این ها کارگران را به این نتیجه میرساند که نباید خود را به مبارزات صرفاً اقتصادی محدود کرد و باید سیاست عمومی و مشخصی از جانب طبقه کارگر اتخاذ شود که بتواند در مقابل تصمیمات سیاسی و اقتصادی دولت قدامت کند . دولتی که با دیکتاتوری نظامی اش مانع مهم مبارزات کارگری است .

پیدایش حزب کارگران برزیل

تمام اینها همراه با سیج فزاینده کارگران ، و امکاناتی که شرایط سیاسی دوره انتقال به یک حکومت غیرنظامی ایجاد کرده بود ، باعث شده که گروهی از سندیکالیست های ناحیه ساوواپولسو (یعنی صنعتی ترین منطقه برزیل) ، در یک گرد هم آیی که بدنبال اعتصابات صنایع فلز در سال ۱۹۷۸ ، انجام شد ، تصمیم به تشکیل حزب کارگران برزیل " بگیرند تا به قول خود " ادامه ای برای فعالیت های سندیکالیستی بیابند " . و نهایتاً پس از پیروزی موج اعتصابات که برزیل را فرا گرفته و کارفرمایان را وادار به عقب نشینی هائی - بخصوص در برابر خواست اضافه دستمزدها - کرد ، در اوائل سال ۸۰ ، حزب کارگران برزیل را ایجاد کردند .

رهبران این حزب را اکثر سندیکالیست های جنبش کارگری تشکیل میدهند . آنان اعلام میکنند که برای دمکراسی ، سوسیالیسم و مطرح کردن نظرات کارگران و اقشار پایین جامعه مبارزه میکنند . هدف سیاسی شان مبارزه برای دمکراسی بر علیه دیکتاتوری نظامی است . و آینده فعالیت خود را در چهار - چوب یک دولت دمکراتیک ترسیم میکنند . یعنی به عبارتی فعالیت و چشم انداز خود را در چارچوب نظام جاری ، جامعه بورژوا ، محدود میکنند . در پلاتفرم انتخاباتی حزب در سال ۱۹۸۲ ، چنین می نویسند :

" خفانی که بر زندگی کارگران برزیل فشار می آورد ، مستقیماً ناشی از رژیم نظامی است که هنوز حکومت را در دست دارد و از منافع بانکداران ، محترکین ، سرمایه داران و زمینداران بزرگ دفاع میکند . ما تنها خواهان آزادیهایی که تحت نظارت و قطره قطره [اعطا میشود] نیستیم بلکه میخواهیم

تمامی این سیستم استبداد را از میان برداریم و آزادیهای واقعی را برای خلق کسب کنیم (...). ما میخواهیم دیکتاتوری نظامی را از میان برداریم.

السته ، در مقابل روحیه مبارزه جویی طبقه کارگر و برای جلب کارگر - ان ، رهبری این حزب از سوی لیزم بعنوان هدف نهایی صحبت میکند . اما نمیگوید که طبقه کارگر برای رسیدن به آن باید دست به یک انقلاب اجتماعی بزند . لولا میگوید که " دولت بیطرف نیست " ، بدون آنکه گوشزد کند که یک دولت دمکراتیک هم هنوز دولت بورژوا است و کارگران نمیتوانند صرفاً در رأس چنین دولتی قرار گیرند و آن را همینطور که هست برای دفاع از منافع خود - شان بکار ببرند . لولا نمیگوید که برای رسیدن به سویالیزم باید کل این سیستم دولت را متلاشی کرد . بهمین صورت در ارتباط با مارکسیسم (یعنی تجربی - انباشت شده مبارزات انقلابی طبقه کارگر ، شکست و پیروزیهایش در سطح جهانی) حزب کارگران برزیل گویا مخالف آن نیست ، اما سعی هم نمیکند که سیاست خود را بر این مبنا استوار کنند .

حزب کارگران برزیل ، به کارگران اعتماد نمی کند !

در واقع با اینکه رهبری حزب از میان خود کارگران - دقیقتر بگوئیم از میان رهبری اتحادیه ها - بیرون آمده ، به طبقه کارگر و به کارگران مبارز اعتماد نمی کند . در تبلیغات و در فعالیتهايش ، بخصوص هنگام انتخابات ، از کارگران کمک می طلبد و میخواهد که از نیرو و توان طبقه کارگر استفاده کند ، بدون اینکه قصد داشته باشد قدرت را به خود آنها واگذار کند . و این را ما تا حدودی در چگونگی رهبری مبارزات و پیشبرد فعالیت های حزب کارگران برزیل ، حتی همین امروز و قبل از بقدرت رسیدنش شاهدیم .

در سال ۱۹۷۹ ، یک سال پس از موج اعتمادی که پایه های دیکتاتوری نظامی را بلرزده در آورد و کارفرمایان را وادار به عقب نشینی کرد ، رهبری این حزب به اعتقاد ده ها هزار کارگر فلزکار ، علیرغم نظرات رازنده کارگران پایان داد . بعدها این عمل را چنین توجیه کردند که در این جدال " کارفرمایان حاضر بودند بیش از کارگران مقاومت کنند " .

در سال ۱۹۸۴ ، موجی از اعتمادات اینبار از پالایشگاه های نفت ، بر علیه پروژه حکومت مبنی بر از بین بردن تضمین کار در بخش دولتی ، همینطور بر علیه دخالت های صندوق بین المللی پول ، و برای استقلال ملی شروع شد .

پلیس به کارگران اعتمادی حمله کرد و رهبران سندیکا، از جمله لولا را به سه زندان فرستاد. طبقه کارگر با بیطاعت بیهوده با یربخش ها و با سعی در سراسری کردن اعتصاب به این تهاجم جواب داد. اما رهبران اتحادیه ها با زنجیرش را خاتمه یافته اعلام کردند. بدون آنکه حتی نظر کارگران اعتمادی نسبت به ادامه این مبارزه را جویا شوند.

در حیطه انتخاباتی، حزب کارگران برزیل برای اولین بار در سال ۱۹۸۲ خود را معرفی کرد. این چنین حزبی در محاسبات حکومت نظامی وارد نشده بود، اما با شجاعت و از خودگذشتگی زیادی که فعالین حزب از خود نشان دادند، بالاخره توانست در انتخابات شرکت کند. در آن سال، نمایندگان حزب اکثریت را گرفتند، و شعارهای انتخاباتی حزب نیز برای این مسئله انگشت می گذاشت (مثلا شعار کارگر! به یک کارگر رای بده). در این انتخابات حزب کارگران ۳/۱٪ آراء را بدست آورد. بسیاری از فعالین حزب که برای بار اول بودند که از طریق پیروزی در انتخابات میتوان به مسائل اساسی جامعه پاسخ داد، این در صد قلیل آراء را بعنوان شکست بزرگی ارزیابی کردند. رهبری حزب در اینجا میبایست محدودیت نتایجی را که اصولا میتوان از انتخابات در جوامع بورژوازی بدست آورد، برای آنها توضیح دهد و بر لزوم کشاندن مبارزه به حیطه اجتماعی -- یعنی حیطه ای که در آن طبقه کارگر میتواند تمام قوایش را وارد مبارزه کند - با فشاری کند. اما بجای این کار از فرصت استفاده کرده و اعلام کرد که اشتباه همانا در تاکید بر جنبه کارگری حزب در انتخابات بود که باعث شد بسیاری از کسانی که میخواستند به حزب کارگران رای بدهند نظر خود را عوض کنند.

سیاست حزب کارگران برزیل

اگر قرار باشد جواب مسائل اجتماعی را در جامعه حاضر با استفاده از انتخابات داد، لازم است که به وزن بزرگ انتخاباتی تبدیل شد. برای اینکار نیز باید اقشار دیگر را به سوی خود کشید. اما، از آنجا که نمیتوان آنها را با وعده جامعه دیگری که به گونه دیگر، بدون سودرما به داران آنها داده شود جلب کرد، چاره دیگری جز پذیرفتن نقطه نظرات آنان باقی نمیمانند. رهبری حزب کارگران برزیل این منطق را پیگیرانه در پیش گرفت. بدین شکل بود که در انتخابات بعدی، کارگران دیگر اکثریت را تشکیل دادند و مسائل ویژه کارگران نیز در مسائل سایر اقشار جامعه حل شد. و باز به همین دلیل است که

حزب کارگران درهایش را به روی تمام گرایشات اپوزیسیون درجا معه برزیل گشود. از چپ پارلمانی حزب جنبش دمکراتیک برزیل گرفته (یعنی همان حزبی که در سال ۱۹۸۳ پلیس راسراغ کارگران فرستاد) تا گرایشات مذهبی "فقه آزادیبخش" و گروههای چپ انقلابی.

ولی آنچه در عمل مشخصه با رز فعالیت حزب کارگران را تشکیل می‌دهد همان جدایی میان مبارزات اقتصادی طبقه کارگر و فعالیت سیاسی حزب است. مثلاً در سال ۱۹۸۴ حزب همراه احزاب با اصطلاح لیبرال دست به مبارزه‌ای برای انتخاب رئیس جمهور از طریق نوسل به آراء عمومی و نه آراء مجلس - مجلسی که در زمان حکومت نظامی انتخاب شده بود - زد. و بعنوان مثال در تظاهراتی در شهر ریودو ژانیرو ۱/۵ میلیون نفر، در شهر ساووپا ۲ میلیون نفر را بسیج کرد. خیابان کشید. در همین هنگام، برزیل با موج عظیم اعتصابات مواجه بود، اما، حزب کارگران کوشش برای پیوند این دو جنبش و به پیش گذاشتن سیاست مستقلی برای کارگران نکرد.

همین سیاست که کارگران را دنیا لهه و احزاب بورژوا دمکراتیک می‌کشد بخشی از عواملی بود که باعث شده که با روی گردندن احزاب لیبرال از خواست دمکراتیک انتخاب رئیس جمهور توسط آراء عمومی این جنبش نیز شکست بخورد. انتقال از دیکتاتوری نظامی به یک رژیم "دمکراتیک"، همانطور که بنوژوازی می‌خواست یعنی بدون درگیری شدید با نجام رسیدن آنکه طبقه کارگر بتواند از وضعیت شورش عمومی علیه حکومت نظامی، برای پیشبرد مقاصدش بهره‌بردار.

دمکراسی داخلی حزب

رهبران حزب کارگران برزیل همواره بر دمکراسی درونی حزب تاکید می‌کنند. اما، در واقع، دمکراسی داخلی حزب نه کمترین و نه بیشترین دمکراسی درونی برخی دیگر از احزاب "کارگری" مانند حزب کارگران انگلستان و یا حزب سوسیال دمکرات آلمان می‌باشد.

رهبری حزب از سال ۱۹۸۳، در دست گرایشی از حزب به نام آرتیکولاسیون است. برخوردار این رهبری به گرایشات راست و چپش یکسان نیست. برای مثال هنگامیکه بخشی از نمایندگان مجلس عضو "حزب جنبش دمکراتیک برزیل"، حزب خود را ترک کردند و به حزب کارگران پیوستند، در رهبری حزب جا داده شدند، در

حالی که نه توسط اعضای حزب کارگران انتخاب شده بودند و نه حتی با رای پایه‌های انتخاباتی حزب کارگر به مجلس راه یافته بودند. گفته می‌شد که این‌ها برای حزب "اعتبار" می‌آورند! ولی اعتبار نزد چه کسی؟ و هنگامی که این نمایندگان مجلس علناً انضباط حزب را زیر پا گذاشتند، لولا و کمیته اجرایی مرکزی حتی با اخراج آنها نیز مخالفت کردند و بالاخره تحت فشار پایه‌های حزب، خود ایدئیس نمایندگان از حزب استعفا دادند.

اما نسبت به گروه‌های چپ که در صد قابل توجهی از فعالین حزب کارگران را نیز تشکیل می‌دهند (مطابق برآوردهای مختلف ۱۰٪ تا ۲۰٪ آراء کنفرانس‌ها و کنگره‌های حزب از آن آنهاست) رهبری آنها در هم‌آزادمنش نیست. مثلاً در مقاله‌ای از لولا در نشریه پولیتس فقط این گروه‌ها بعنوان گرایش‌های داخل‌مورد حمله قرار می‌گیرند. طبق اسامی که رهبری به تصویب رسانده، این افراد نمی‌توانند نظرات خود را در خارج از حزب تبلیغ کنند، نمی‌توانند در مکانی جز مقر رسمی حزب گرد همایی داشته باشند، نمی‌توانند گرد همایی منحصربه‌گرایش خود را بخواهند، اجازه ندارند برای گرایش خود کمک مالی جمع‌آوری کنند و غیره...

اما این انضباط که نباید از "اهداف دیگری جز آنچه که حزب کارگران تعیین کرده دفاع شود"، فقط برای فعالین چپ حزب اعمال می‌شود. دیگران مثلاً رهبران سندیکاها (که بخشی از منطقه ساووپولو در سال ۱۹۸۲ میخواستند خواست‌های سیاسی را از برنامه حزب حذف کنند و فقط به مسائل اقتصادی بپردازند بدون آنکه اشاره‌ای به دیکتاتوری نظامی حاکم بر کشور بکنند) آزادند که هر چه می‌خواهند بگویند و انجام دهند، صرفاً به این بهانه که عضو "سازمان‌های توده‌ای" (اتحادیه) هستند و این سازمانها تحت انضباط حزب عمل نمی‌کنند و به این شکل مسئله انضباط اعضای حزب در هر شکل دیگری را با اصل استقلال سندیکاها مخلوط میکنند و نتیجه اینکه امروز عملاً رهبران این سازمانها به هیچ‌کس جز امثال خودشان در رهبری سندیکا جوابگو نیستند. (آیا این‌ها تعریف بوروکراسی کارگری نیست؟). بنابراین، بخش مهمی از رهبری حزب کارگران، اصولاً تحت هیچ انضباط سیاسی‌ای نیست، بخصوص که حزب هیچ سازمان و هسته سیاسی ویژه‌ای در محل کار و کارخانه‌ها ایجاد نکرده و به همان تشکیلات سندیکایی بسنده کرده است.

پیروزی انتخاباتی به چه بهائی ؟

در آخرین انتخابات ریاست جمهوری برزیل در سال ۱۹۸۹، لولا - از سوی حزب کارگران برزیل - با کسب ۱۲٪ آراء، نفرودم شد. سپس بدنبال مذاکرات و معاملاتی که با سایر احزاب بورژوا انجام داد، بسیاری از نکات مهم برنا مه اش را که بنظر دیگران زیادی را دیکال بود حذف کرد* و به این ترتیب بود که توانست در دو روم انتخابات ۴۹٪ آراء را بخود اختصاص دهد و تنها با ۲٪ آراء از رقیبش کالور شکست بخورد. * *

۴۹٪ آراء پیروزی بزرگی برای نماینده حزب کارگران است. و پیروزی در انتخابات سال آینده هم اکنون هدف اصلی فعالیت حزب را تشکیل میدهد. لولا سعی میکند شخصیتی کمابیش فراجزبی از خود بنمایش بگذارد و با قبولانندن عقب نشینی هایی حتی در برنا مه نقاد فرمیستی حزب راه را برای رسیدن به حکومت برزیل هموار میکند.

رهبران حزب و بویژه شخص لولا، بارها در گفته هایشان با سوسیال - دمکراسی مخالفت کرده اند. با این انتقاد که سوسیال دمکراسی تنها در کشورهای امپریالیستی، به یمن مافوق سود تراستهای این کشورها از قبل کسب کارگران کشورهای عقب افتاده خود را برپا داشته است، علیرغم تمام این انتقادات حزب کارگران برزیل، خود به حزبی از همین قماش تبدیل شده است. این امر در موضع گیری های حزب کارگران که هر چه به قدرت نزدیکتر میشود آبکی تر میشوند، دیده میشود. به همان میزان که نفوذ انتخاباتی اش زیاد میشود، خواستهای اجتماعی که رهبری پیش روی گذارد از محتوای آنها می شوند.

همچنین در ارتباطات بین المللی این حزب می بینیم که روی سخنش مثلا در اروپا تنها با احزاب سوسیال دمکرات می باشد. در این رابطه نیز انتقاد آنها نه به سیاست های اجتماعی این احزاب، بلکه به عدم حمایت آنها از حزب کارگران برزیل خلاصه میشود. لولا در مقاله یاد شده در نشریه پولیتس مینویسد:

ما فلیپ گنزالس [نخست وزیر اسپانیا] را از زمانی که وکیل مدافع می در

* مثلا در مورد قروض خارجی. اکنون لولا صرفا خواست عدم پرداخت بهره را پیش میکشد. آبکی شدن این خواست هنگامی روشن تر میشود که سارنی - یعنی رئیس جمهور منتخب مجلس حکومت نظامی - قبلا عدم پرداخت بهره را به اجرا گذاشته بود.

* * کالور همین او را خبر جرم اختلاس و کلاشی به حکم مجلس از مقام خود معزول شد.

تبعید بود می‌شناسیم. ما ماریوسوارس [نخست وزیر پرتغال] را آن زمان که از این کشور به آن کشور تبعید می‌شد بعنوان یک شخصیت سیاسی تحت سرکوب می‌شناسیم. اما آن زمان که به حکومت رسیدند، - و این در مورد سوسیالیستهای فرانسوی هم صادق است - روابطشان با چپ آمریکای لاتین را ادامه ندادند (...). حتی یک کمک کوچک و یا پشتیبانی سیاسی از ما نکردند."

اما با تمام اینها نمی‌توان رهبری حزب کارگران را به خیانت بسوسه مارکسیم یا به انقلاب متهم کرد چرا که این رهبری هیچ وقت انقلابی نبوده و هیچ وقت چنین ادعایی نیز نکرده است. اما منطقی در تحولات این حزب وجود دارد: در دوران امپریالیسم جایی برای اصلاح طلبی کارگری - چه صادق و چه غیر صادق - درجا معبورژوا وجود ندارد.

اگر چند دهه طول کشید تا در اوایل قرن گذشته سوسیال دمکراسی اروپایی تبدیل به یک حزب بورژوازی، یا این دلیل بود که این احزاب در ابتدا به مثابه احزاب انقلابی و مارکسیست وارد صحنه شدند (حداقل در مورد بزرگترین آنها یعنی حزب سوسیال دمکرات آلمان). وظیفه این مدت مبارزات سیاسی و اقتصادی علیه بورژوازی را سازمان دادند. از این طریق سطح زندگی کارگران را ارتقاء دادند. همین امر یکی از پایه‌های مهم مادی ادامه حیات این احزاب، به مثابه احزاب اشرافیت کارگری شد.

امروز چنین تحولی دیگر امکان ندارد. با طبقه کارگر، یک حزب انقلابی ایجاد می‌کند، که با هرگونه چشم انداز بدست آوردن جایگاه ممتازی در جامعه بورژوا و با امید اصلاح این جامعه، بگونه‌ای رادیکال، برش کند. حزب انقلابی - ای که برنامهایش به یک قرن ونیم مبارزات طبقه کارگر برای کسب قدرت مشکی باشد. و یاد ر غیر اینصورت (یعنی بدون برنامه انقلابی)، حتی اگر حزب وساز - مانی کاملاً کارگری هم ایجاد شود به سرعت به یک حزب چپ بورژوازی تبدیل می‌شود (برای برزیل این پروسه بیش از چند سال طول نکشید). حزبی که از غیر از منافع طبقه کارگر و حتی در مقابل با آن دفاع می‌کند، و بدین سان، بار دیگر، سازمانی که توسط خود کارگران ساخته شده، به سدی در مقابل مبارزات آنان تبدیل می‌شود.

تنها از طریق یک برنامه روشن انقلابی که هدف خود را متلاشی کردن کل دستگاه دولتی بورژوازی و کل اقتصاد سرمایه داری قرار دهد، است که کارگران می‌توانند سازمانهای خود را کنترل کنند و نگذارند که با شرکت در انتخابات با توهم به اصلاح پذیری جامعه بورژوازی به دام سیاستهای طبقه حاکم بیفتند.

گزارشی از اوضاع پناهنگان ایرانی در ترکیه

گزارشی را که در زیر میخوانید از طرف کمیته پناهندگان آنکارا و شهرستانها خطاب به تمام جریان‌های سیاسی چپ ایرانی، از جمله دفترهای کارگری سوسیالیستی نوشته شده است. مابخشهای مهم این گزارش را در اینجا شماره چاپ میکنیم تا خوانندگان دفترها نیز در جریان شرایط زندگی و مبارزات پناهندگان ایرانی در ترکیه باشند.

اعضای این کمیته خود را چنین معرفی میکنند: "کمیته در عرصه جنبش پناهندگی شکل نوپایی است. در سال گذشته با اوج گیری حرکت‌های اعتراضی نسبت به نحوه برخورد UN ترکیه به مسائلی که پناهنده‌ها با آن گریبانگیر بودند حرکتی شکل گرفت که سازماندهنده آن کمیته تدارک برای اتحاد سراسری پناهندگان بود. (۰۰۰) اعتقاد این کمیته بر این بود که یک شکل پناهندگی باید از درون یک حرکت توده‌ای و فعال خودپناهندگان بوجود بیاید. فعالیت کمیته تدارک اعتماد غذا در دفتر حقوق بشر ترکیه و انعکاس بین المللی آن و همین‌طور فعالیت این کمیته در رابطه با استرداد پناهندگان زمینه ایجاد چنین تشکلی را ایجاد کرد. (۰۰۰) کمیته پناهندگان آنکارا و شهرستانها از درون کمیته تدارک بیرون آمده - هرچند که خود آن نیست. کمیته تدارک انعکاس یک حرکت توده‌ای بوده و دوره کار خویش را هم با نجام رسانده است (۰۰۰) فعالیت کمیته آنکارا و شهرستانها در دوره اخیر حول مسائل و مشکلاتی نظیر تنظیم پرونده پناهندگان و معرفی آن به UN دفاع از پناهندگان مردود شده - به روشهای متفاوت و متمرکز بوده است. علاوه بر آن کمیته از طریق انتشار یک بولتن خبری مسائل و اخبار مربوطه را انتشار میدهد. دست‌آخربا تهیه نشریات مشکلات و جریان‌های دیگر، و بخش آن در میان پناهندگان به ارتقاء جو فرهنگی کمک می‌رساند."

این رفقا با فعالیت پیکیری که از خود نشان داده‌اند، توانسته‌اند علیرغم جو پلیسی و پراکندگی حاکم بر پناهندگان در ترکیه، مبارزات و

اعترافات متعددی علیه اجافات UN سازمان داده و موفقیت‌هایی نیز کسب‌کنند.

با چاب‌این گزارش امیدواریم کمک کوچکی به فعالیت این رفقا رسانده باشیم.

رفقا و دوستان!

در این برهه از زمان در ترکیه، ما با مجموعه شرایط طاقت‌فرسای پناهندگی مواجهیم، از سختگیری در مصاحبه‌ها تا برخورد های تحقیرآمیز و راست‌روانسه وکلای UN از سرکوب اولیه‌ترین حقوق انسانی توسط UN پلیس، تا بدترین شرایط مالی پناهنده و به تاخیر افتادن هیئت‌کشورهای پناهنده‌پذیر، آن سیمای مرگ‌وزندگی است که انسان قرن بیستمی با این تکامل صنعتی و کشاورزی و حقوق‌مدنی، باید از آن شرم‌داشته باشد. به همین سبب ما با تصویر کشیدن معسود مشکلات برجسته پناهندگی از شما کمک می‌طلبیم. "ردیها" با آمدن موج وسیعی پناهنده از ایران، تاریخ مصاحبه‌ها به سه ماه افزایش پیدا کرد. برخورد و کلا نیرامیزه‌ای از تحقیر و توهین و بازجویی پلیسی و حتی بازدید بدنی بوده است. بعنوان نمونه و کیلی به نام (....) چند بار حیب پناهندگان را موقع مصاحبه با زرسی کرده و نامه‌های شخصی آنها را خوانده است

در این شرایط است که هرگونه اصول و مبانی حقوق به‌کنار گذاشته شده است و به‌جای تشخیص حقوق مسئله پناهندگی، گونه‌ای از برخوردهای ایدئولوژیک و فشارهای روانی بر پناهنده حاکم گشته است. بعنوان نمونه ... یکی از وکلای UN به‌جای تشخیص سیاسی بودن فرد درک شیوه‌های مبارزاتی، بسیاری یافتن جواب حقوقی لازم صحبت از شکست ما رکنیزم و این که شما میخواهید چند نفره ما رکنیزم را احیاء کنید، می‌کند. و یا با سوءالهای تستی و ارش و فقط بسا جوابهای آری یا نه، از هر ۲۵ نفر فقط یک نفر را قبول کرده است. این پروسه همچنان ادامه دارد. در عرض دو هفته از اول ماه دسامبر ۹۲، تقریباً نزدیک به ۹۰ نفر "رد" شده‌اند. آمار "ردیها" بالا می‌رود و برای مصاحبه دوم بیش از دو ماه وقت (راندو) تعیین کرده‌اند. در این شرایط تعداد افراد دوسه‌بار ردی و پیرونده بسته مرتباً افزایش می‌یابد. اکثر این افراد بیشتر از یک سال است که در ترکیه می‌باشند. اخیراً پلیس به شکل‌های مختلف، یک نفره و دو نفره اقدام به

دیپورت میکنند بخصوص افراد پرونده بسته که دوره کملیکشان (شناسنامه ترک) یکساله شده است . در مدت ۲ ماهه اخیر ۵ نفر دیپورت شده اند ، که اسم ۳ نفر از آنها عبارتند: (. . .) ، باز دو نفر دیگر در معرض دیپورت * هستند . معلوم نیست چه کسانی اسم این دو بار ردیها را در اختیار پلیس گذاشته اند . موقع دیپورت وقتی با UN تماس میگیریم واسموشماره کیس دیپورتی رامیگوئیم ، UN میگوید پرونده بسته ها تحت پوشش امنیتی ما نیستند . پلیس بدون هیچ مانعی آنها را تا مرز ایران همراهی میکند .

مشکل مالی

تورم روز افزون و فزاینده ترکیه "رمق" را برای پناهنده نگذاشته است . نرخ مایحتاج اولیه مانند خوراک ، پوشاک ، مسکن هرروزه به شیوه تصاعدی بالا میرود . بعنوان مثال خانهای که بشود در آنکا را در آن زندگی کرد ۵۰۰ ۰۰۰ الیر کرایه دار و نزدیک به ۲۰۰ دلار پیش پول می خواهد . این در حالی است که حقوق ما ها نه پناهنده ۷۰۷ هزار الیر برای مجرد و برای دو نفره ۱۱۰ هزار الیر برای سه نفره ۱۳۰ هزار الیر و آخرین رقم ۱۵۰۰ هزار الیر است . یعنی پناهنده گانی که قبولی دارند پولشان در اواسط ماه تمام میشود و در بدترین شرایط زندگی راسر میکنند . این وضع افراد تحت پوشش است . تازه افرادی و پرونده بسته مثل کل پناهنده گان دیگر ترکیه حق کار در ترکیه را ندارند و تا زمانیکه پناهنده قبولی UN را نداشته باشند چتر قاز UN به پناهنده تعلق نمیگیرد . بقول خود UN این حقوق پناهنده گانی هزینه زندگی نیست ، بلکه "کمک هزینه" است . معلوم نیست بقیه کمک هزینه را کجا باید تهیه کرد؟! چون حق کار کردن وجود ندارد . البته پناهنده گانی هستند که به کارهای سیاه مثل دوره گردی ، ظرفشویی در غذا خوریها ، کار در کارگاهها ، و ساختمان سازی رومی آورند . روز مزد این کار سیاه با ۹ ساعت کار ، گاه ۱۵ هزار الیر یعنی پول ۱۰ عدد نان میشود .

وقتی صاحبان کار متوجه میشوند که پناهنده حق کار ندارند قریب به اتفاق دستمزد آنها را میخورند و پناهنده دست از پا درازتر ، بدون هیچ پشتوانه قانونی نمیتواند کوچکترین اعتراضی داشته باشند . یک سری از پناهنده گانی که وضع مالی بسیاری دارند ، وقتی هوا تا ریک میشود به یکشنبه و دوشنبه بازارها میروند و مانده های سبب زمینی و پیاز بجا مانده در سطح میادین را جمع میکنند و بخشی از زندگی خود را با آن می گذرانند .

فشارهای پلیسی

در این دوره فشارهای پلیسی افزایش یافته است. بدستور وزارت کشور در شهرهای کنیا، آماسیا، چانگری، نوشهیر، قیرشهر و یونده هفته‌ای سه بار باید امضاء بدهند یعنی روزهای دوشنبه، چهارشنبه، جمعه. احتمالاً در بقیه شهرها این سه بار امضاء عملی خواهد شد. پناهندگان در سه ارکان مختلف (قراول، پلیس امنیت سرامیت) امضاء میدهند.

خانه‌گردی افزایش یافته است دخالت در زندگی خصوصی پناهندگان توسط پلیس به امری عادی تبدیل شده است. در بعضی از شهرستانها مثل قیرشهر علاوه بر هفته‌ای سه امضاء رفت و آمد شبانه را برپناهنده محدود کرده اند. تندخویی و عصیت پلیس، کتک زدن و توهین به پناهنده در شهرستانها به امری عادی تبدیل شده است. برای نمونه اگر پناهنده‌ای دست در جیب و کلاه بر سر جلو آنها ظاهر شود یا ناسزاها را یک از طرف آنها روبرو میشود. اگر پناهنده‌ای اعتراضی هر چند آرام به فشارهای پلیسی داشته باشد، توسط پلیس تهدید به دیپورت میشود چند روز زندانی و کتک کاری و شکنجه روحی میشود. حتی به اسم و نام انسانها که به سنتهای دولت ترکیه خوانایی ندارد حساسیت نشان میدهند. اگر پناهنده‌ای مهمان پناهنده دیگری باشد و پلیس سررسد بعد از زکلی توهین، آنها را بام امنیت سرامیبرد. پلیس می‌گوید اگر مهمانی از شهری دیگر برایتان آمد حتماً باید به امنیت سرامی برده‌اید. زندگی برای پناهنده به زندگی در یک حکومت نظامی تبدیل شده است. احتمال دارد این فشارها مقدمه‌ای باشد برای دیپورت و معامله‌ای که پایه‌های آن قبلاً چیده شده است. مسئله مهم دیگر زمان و موقع دیپورت‌های اخیر است. دیپورت‌های اخیر در روزهای جمعه انجام گرفته است. روز جمعه، دوروز شنبه و یکشنبه را پشت سر خود دارد که UN و دیگر ادارات مسئول تعطیل هستند. وقتی که UN تعطیل است. معلوم نیست موقع دیپورت ما به چه مرجعی مراجعه کنیم.

حق اجتماعات

در این شرایط است که تنها مرجع پناهنده UN است. سازمانی که به لحاظ بین المللی دارای اتوریته است. دهها عهدنامه و میثاق بین المللی در زمینه مسایل پناهندگی توسط UN به تصویب رسیده است، در اعلامیه پایه‌ای حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ حق اجتماعات و اعتراضات به رسمیت شناخته شده است. پناهنده

در ترکیه خود را به UN معرفی میکنند و UN است که مناسبات بین پناهنده و پلیس را تنظیم میکند و مسئول تأمین مادی و امنیتی پناهنده است. اگر پناهنده متشکل میشود علیه بی حقوقیهای خویش است که اعتراض میکند، اجتماع و اعتراض او خطاب به UN است. اجتماع و حرکت پناهنده، مانعی بر سر راه آزادی ساکنان ترکیه و قوانین این کشور ایجاد نکرده است، بلکه این اجتماعات و اعتراضات مطابق قوانین حقوق بین المللی به شیوهی آرام و منطقی و برای سریعترین امر انتقال پناهنده صورت میگیرد. در این شرایط UN عملاً هیچگونه اعتراض و اجتماع پناهنده را به رسمیت نمی شناسد و میگوید که هر اعتراضی به دخالت پلیس منجر میشود و ما نیز امنیت اجتماع و اعتراض را تأمین نمیکنیم و پلیس حق دارد که پناهنده معترض به شرایط موجود را بکیرد و دیپورت کند.

سازمانی که مدافع آزادی بیان و عقیده و تشکیل اجتماعات است — اجتماع و اعتراض جلوه دفترش را تحمل نمی کند و از حربه پلیس استفاده میکند!! سازمانی که خود را مدافع قربانیان خشونت میداند — امروزه به شدیدترین وجهی علیه پناهندگان خشونت اعمال میکند! حق اجتماعات و اعتراضات یکسانی از مسائلی است که باید توسط UN به رسمیت شناخته شود.

مشکلات مضاعف شهرستانیه

پلیس آنکارا تقریباً اکثر پناهندگان را به شهرستانهای دور و نزدیک تقسیم کرده است. در شهرستانها به خارجیها و بخصوص افراد مجرد خانه نمی دهند و پناهنده باید در هتل بماند تا بتواند چهار ردیواری پیدا کند. در این مدت پناهنده چند رقا ز ذخیره سالها زندگی را باید بعنوان کرایه به صاحب هتل بدهد. مهمتر از این پناهندگان مقیم شهرستانها برای مشکلاتی مانند جواب مصاحبه UN مصاحبه هیئت، بازگردن پرونده و دهها مشکل دیگر هیچ مرجعی ندارند پس آن مراجعه کنند، چون اولاران دو (حق ورود به ساختمان UN) به شهرستانیه نمی دهند. دوم معمولاً هر چند یکبار نمایندنده UN باید به شهرستانها سر بزنند. که گاه ۶ ماه میگذرد که هنوز UN سر نزده است. و سوم UN باید نماینده پناهندگان شهرستانها را بپذیرد. اگر UN نماینده شهرستانها را بپذیرد تقریباً یکسری مشکلات به شکل حضوری با UN در میان گذاشته خواهد شد.

فشارهای پلیسی و UN خارج از تحمل و طاقت شده است، ردیها مرتباً افزایش می یابند، دو باریها کابوس دیپورت در انتظارشان است. به همین

بحث آزاد: حزب پیشروی کارگری

حزب به زبان ساده

"حزب کمونیست کارگری" یا حزب کارگران کمونیست؟

مقاله زیر در نشریه "کارگر تبیینی" شماره ۱۸، دیماه ۱۳۷۱ منتشر شد.

موضوع به همین سادگی است. هر یک از دو عنوان بالا تنها دارای سه کلمه هستند، کلمات ظاهرا معنای مشابهی دارند، تنها اختلاف در مورد جایگاه کارگران است.

در حزب اول می بینیم که حزب از روشنفکران انقلابی و کمونیست تشکیل شده و کلمه کارگری را هم بدنبال دارد. یعنی اینکه گروهی از روشنفکران انقلابی معتقد به ایدئولوژی مارکس آمده اند حزبی تشکیل داده اند که حزب کمونیست است و چون کارگران از نظر تئوری هنوز به آن حد از شعور سیاسی واجتماعی نرسیده اند، به نیابت از طرف آنان و با اعلام موجودیت، از کارگران خواسته می شود که به این حزب بپیوندند و دستورات عملی آنها را سرلوحه کار خویش قرار دهند و برای نابودی طبقه حاکمه وارد میدان مبارزه شده، تا سرحد از خودگذشتگی بچکنند، شهادتی نثار این انقلاب کنند و رژیم بورژوازی را سرنگون نمایند، آنگاه این گروه نخبه و روشنفکران انقلابی را در صدر دولت و کارها قرار دهند و حزب هم که از کمونیستهای واقعا معتقد و مسلط به ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم تشکیل شده، مسئولیت تمام کارهای دولتی و کارخانجات و صنایع را از میان همین تئوریسینها و زبالا تعیین خواهند کرد.

به کارگران نیز دستور داده خواهد شد که مشغول تولید شوند، چرا که کارها بر وفق مراد به پیش رفته و حالا دیگر مرگشتی بورژوا و مالک بر سر آنها حکومت نمی کنند، بلکه گروهی کمونیست معتقد به دیکتاتوری پرولتاریا در رأس کارها هستند، ولی چون هنوز کارگران خود قادر به اداره کشور نیستند، اقتصاددان و فیلسوف و تئوریسین و دکتر و نویسنده و شاعر و مهندس و موسیقیدان ندارند، اینها بجای کارگران حکومت خواهند کرد و در این مقطع که کشور تازه از دست بورژوازی رهائشی یافته و بورژوازی کشور را به ویرانه ای مبدل کرده، صحبت کردن از زندگی بهتر و دستمزد بالا ترو مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش و درمان کاری است ضد انقلابی، چرا که بیست سال زمان لازم است تا تازه خوابی های گذشته را با دکنیم (البته کارگران آبا دکنند) و سپس سالها وقت لازم است تا کشور را به جلو ببریم و عقب ماندگی را جبران کنیم و به سطح کشورهای پیشرفته برسیم.

بنا بر این در این چند سال از رفاه اجتماعی و زندگی بهتر خبری نخواهد بود و کارگران با بیستی کمربندها را سفت تر کنند و حتی " جمعه های کمونیستی " بر آه بیاندازند و بدون دریافت دستمزد سرکار بیایند و تولید نکنند .

اما حزب دوم میگوید ما گروهی کارگر مسلط به ایدئولوژی مارکس و معتدبه سوسیالیسم هستیم .

ما که سالها در زیر یوغ مثنی سرمایه داران لوصفت شیر جان خود را داده و با جان کشیدن لقمه نانی بدست آورده ایم ، ما که پدرانمان در اسارتگاههای خوانین و شاهان به بردگی و بیگاری گرفته شده اند ، ما که طی قرنهای جز درد و مشقت جز کار طاقت فرسا ، بهره ای از زندگی نبرده ایم ، ما که تمامی مصنوعات جهان را تولید کرده و میکنیم و خود از این نعمات بی بهره بوده ایم ، اینک از نظر شعور سیاسی و طبقاتی به حدی رسیده ایم که می خواهیم سرنوشت آینده مان را خود بدست گیریم و دیگر بردگی نکنیم ، می خواهیم سکاندار حرکت خود باشیم و فرمانده و رئیس نداشتن باشیم ، هیچ آقا با لاسی را با ایدئولوژی که می خواهد داشته باشد .

حزب دوم میگوید ما می خواهیم در سطح کارخانجات و صنایع و ادارات و محلات و کشور تشکیل شورائی منتخب از خود افراد را بوجود آوریم . می خواهیم افرادی را که سالهای سال در کنار ما کار کرده اند و به آنان اعتماد و اطمینان داریم ، در راس کارها قرار دهیم و هر آنگاه لغزشی در آنها مشاهده کردیم از مصدر کارها پایین شان کشیم .

ما اعتقاد به شورای نگهبان ، شورای فقها و ولایت فقیه با ایدئولوژی که داشته باشند نداریم ما می خواهیم تشکیل شورائی خود را به تمامی سطوح کشور گسترش دهیم . ما می خواهیم دولت و حکومت شورائی خود را بوجود آوریم که متشکل از کسانی باشد که امتحان عملی خود را در کنار ما پس داده اند و از این آزمایشات سرافراز بیرون آمده اند .

حزب دوم میگوید : ما می خواهیم بشریت را از این منجلاب بورژوازی نجات دهیم و شیپورد موکراسی کارگری را در سراسر جهان بصادر آوریم . آسایش و رفاه اجتماعی را برای عموم مردم فراهم کنیم و آزادی و برابری را در سطح جهان گسترش دهیم .

ما منادیان صلح و دموکراسی کارگری در سطح جهان نیم و این ایده را در عمل پیاده خواهیم کرد . ما تمامی امکانات رفاهی و اجتماعی را برای متخصصین و فلاسفه و مولفین و شاعران و نویسندگان بعالی ترین شکل مهیا خواهیم کرد تا آنها

در آزادی و برابری کامل ، کا ر خویش را به پیش برند .
حزب دوم به کا رگران می گوید که تمام امورا از تولید و توزیع تا حکومت را خود بدست
گیرید و در قبال تولیدی که می کنید از نعمات این زندگی بهره جوئید .
حزب دوم اصولا زن و مرد برایش مطرح نیست که بخواهد آنها را از هم جدا ببیند ،
حزب دوم به طبقه و پایگاه افراد نگاه می کند نه به جنسیت ، نژاد و رنگ و
حزب دوم به کا رگران می گوید : کا رگران ! دو حزب وجود دارد : یکی " حزب کمونیست
کا رگری " و دیگری حزب کا رگران کمونیست ، شما به کدما میک می پیوندید ؟ و
انتخاب را هم بعهده خود کا رگران خواهد گذاشت . به آنها می گوید تفاوت این دو
حزب فقط در جایگاه تولیدکنندگان است ، در حزب اول روشنفکران انقلابی
مسئولیت کا رها را بعهده دارند و تقدم با آنهاست و کا رگران مجری دستورات و نظرات
آنها خواهند بود .

حزب دوم متعلق به کا رگران مسلط به ایده سوسیالیسم است که در تولید و
توزیع نقش مستقیم دارند و تقدم در دومی با کا رگران است . شما چه فکر می کنید ؟
جایگاه کا رگران در کدما میک از این دو حزب است و کا رگران کدما میک را انتخاب
خواهند کرد و چرا ؟

اختلاف خیلی جزئی است ! اولی " کمونیست کا رگری " است و دومی
کا رگران کمونیست .

پیمان (یدالله)

۲۶ اکتبر ۹۲

بحث آزاد: حزب پیشروی کارگری

"حزب کمونیست کارگری" یا "حزب کارگران کمونیست" یا "حزب پیشتاز انقلابی؟"
(چندنگته درباره مقاله "حزب به زبان ساده"، نوشته رفیق یدالله،
مندرج در "کارگر تبعیدی"، شماره ۱۸ دیماه ۱۳۷۱)

درمقاله "حزب به زبان ساده"، رفیق یدالله از دوتنوع حزب نام می برد:
اول "حزب کمونیست کارگری" که متشکل از عده ای "روشنفکران انقلابی و کمونیست"
است که کلمه "کارگری" را هم بدنبال دارد. و هدف آن، انقلاب و سرنگونی رژیم
بورژوازی با استفاده از نیروی کارگران و جایگزین کردن خود تحت عنوان
"دیکتاتوری پرولتاریا"، برای دستور دادن و یا حکومت بر کارگران است. دوم،
"حزب کارگران کمونیست" است که متشکل از "گروهی کارگر مستقده سوسیالیزم"
است، و هدف آن "به قدرت رساندن خودکارگران" و ایجاد "دولت و حکومت شورائی"
است. به عبارت دیگر: "در حزب اول روشنفکران انقلابی مسئولیت کارها را
بعده دارند و تقدم با آنهاست و کارگران مجری دستورات و نظرات آنها خواهند
بود" و "حزب دوم متعلق به کارگران... است که در تولید و توزیع نقش مستقیم
دارند و تقدم در دومی با کارگران است".

رفیق یدالله سپس کارگران را در مقابل این دوتنوع حزب قرار می دهد و
از آنان سوال می کند که "کدامیک را انتخاب خواهند کرد؟" واضح است که در
مقابل این سوال روشن کمتر کارگری پیدا خواهد شد که حزب اول را انتخاب کنند.
اما، مساله بر سر اینست که در مقابل کارگران پیشرو - بنا بر تجارب تاریخی
جنبش کارگری در سطح جهانی - دوتنوع حزب قرار ندارد، بلکه سه نوع حزب قسرار
دارد. سومی هم "حزب پیشتاز انقلابی" است در مورد این سه نوع حزب بیشتر
توضیح می دهم.

۱- در مورد "حزب کمونیست کارگری"

در ابتدا باید روشن شود که منظور رفیق یدالله از این واژه دقیقاً چیست.
آیا منظور "حزب کمونیست کارگری" بطور اخص است و یا "حزب کمونیست کارگری"
بطور اعم؟

اگر منظور "حزب کمونیست کارگری" موجود است، همانی که چندی پیش
از "حزب کمونیست ایران" منشعب شده است، که در این صورت تعریف از این حزب

نادرست است. چراکه این جریان نه "حزب" است و نه "کمونیست" و نه "کارگری" (علیرغم نامی که بر خود گذاشته است). "حزب" نیست چونکه "حزب" سنتا یک تشکیلات توده‌ای نامیده می‌شود (بنابر گفته خودشان، اینها عده‌ای در حدود ۵۰ نفر در خارج هستند که از حزب سابق انشعاب کرده‌اند). یک گروه کوچک از روشن‌فکران (هرچند هم انقلابی باشند) حزب نمی‌شود (البته هر جریانی حق دارد هر نامی که بخواهد بر خود بگذارد). "کمونیست" نیستند، زیرا که یک عده کمونیست توسط برنامه انقلابی و عمل خود، این نام را کسب می‌کنند (آنهم با اعتبار و حمایت طبقه کارگر). برنامه این عده یک برنامه فرمیستی (پذیرش انقلاب دمکراتیک) و عملشان در جنبش یا فرصت طلبانه بوده و با فرقه‌گرایانه و نه "کارگری" هستند چونکه از اعتبار و حمایت خداقل پیشروی کارگری برخوردار نیستند و جهت‌گیری کارگری هم ندارند (غیر از یک سری شعارهای عمومی بی محتوا). این عده در واقع، یک گروه "خرده بورژوا رادیکال" هستند. "خرده بورژوا" در ترکیب و جهت‌گیری سیاسی، "رادیکال" در برخی از فعالیت‌های عملی‌ای که انجام می‌دهند. این گروه، اگر در ایران به قدرت برسد همانند گروه‌هاست در نیکاراگوئه خواهد بود که دست‌آخربا بورژوازی به توافق خواهد رسید (صرف نظر از خط "رادیکال" و مبارزه "ضدامپریالیستی" اش).

اگر منظور "حزب کمونیست" بطور اعم است (کلمه "کارگری" چه آخر جمله و چه وسط جمله باشد، در این محتوا تفاوت کیفی‌ای ندارد)، که در این صورت بنا بر تعریف و مشخصاتی که رفیق یدالله از یک حزب کمونیستی کارگری میدهد، مغایرت دارد. تعریف و مشخصاتی که رفیق یدالله بدستی نقد می‌کند متعلق به حزب کارگری کمونیست واقعی نیست. بلکه مشخصات حزب‌های منحط "کمونیست" است. این حزب‌ها علیرغم اینکه بخود لقب "کمونیست" دادند، در واقع خائنین به کمونیسم بودند. حزب‌های کمونیست شوروی و طرفداران سیاست خارجی شوروی (پس از سال ۱۹۲۳) و چین و غیره همه علیه کارگران کشورهای خود و جهان بنا بر سرمایه داران وارد معامله شدند. این حزب‌های "کمونیست" خود را جایگزین طبقه کارگر کردند و شورا‌های کارگری را از بین بردند. این "کمونیست"‌های قلابی نهایتاً با امپریالیسم سازش کردند و سرمایه‌داری و استثمار کارگران را بی‌سابقه با زگردانیده‌اند و یاد در شرف انجام این کار هستند. این حزب‌ها را می‌توان حزب‌های "استالینیستی" خواند، زیرا که از لحاظ برنامه و سیاست ربطی به مارکسیسم و سوسیالیسم نداشته و متعلق به دوره انحطاط در مارکسیسم/لنینیسم بوده‌اند. حزب‌های کمونیستی واقعی نیز در تاریخ جنبش کارگری وجود داشته‌اند که شورا‌های کارگری در آنان نقش تعیین‌کننده داشته‌اند. این دورا یکی شمردن

خلاف تاریخ جنبش کارگری است. و ایجاد ابهام می کند.

۲- در مورد "حزب کارگران کمونیست"

با تمامی تشریفات که رفیق یدالله درباره عملکرد و تکالیف "حزب کارگران کمونیست" در مقاله خود ارائه داد، بطور کلی توافق دارم. اما این جنبش حزبی را نمی توان صرفاً حزب "گروهی کارگر مسلط به ایدئولوژی مارکس و معتقد به سوسیالیسم" نامید.

در جامعه سرمایه داری بطور کلی دو طبقه متخاصم وجود دارند: سرمایه دار و کارگر. سرمایه داران در حکومت هستند و بازار سرکوب و تبلیغات علیه طبقه کارگر را در دست دارند. سرمایه داران حزب و تشکیلات خود را دارند. طبقه سرمایه دار، اقتصاددانان، فلاسفه و روشنفکران مدافع نظام خود را در خدمت دارد. طبقه کارگر هم برای جایگزین کردن دولت سرمایه داری باید بازار کار و تشکیلات خود را داشته باشد، و این تشکیلات الزاماً از یک "گروه کارگر سوسیالیست" بوجود نمی آید (حداقل در ابتدا چنین اتفاق نمی افتد). کارگران پیشرو به "روشنفکران انقلابی" (که عمدتاً از سابقه طبقه های مرفه تر و غیر کارگرها هستند) نیاز دارند. اینان انقلابیون حرفه ای هستند که از موقعیت طبقاتی خاص خود بیرش می کنند و خود را در عمل در اختیار طبقه کارگر و انقلاب کارگری قرار می دهند. اما این عده باید حق و جایگاه خود را در عمل از پیشروی کارگری کسب کنند (و نه آنکه خود اعلام کنند که "روشنفکر انقلابی" و "رهبر" جنبش کارگری هستند - مانند آنچه "حزب کمونیست کارگری" انجام می دهد). "رهبران" واقعی کارگران - حتی اگر از سابقه غیر کارگری باشند - توسط خود آنان آزمایش و انتخاب شده و احیاناً عزل می گردند. طبقه کارگر به آقا بالا سر نیازی ندارد.

"حزب کارگران کمونیست"، برای انجام تکالیفی که رفیق یدالله اشاره می کند، باید "روشنفکران انقلابی" خود را یافته و در درون خود جای دهد. در غیر این صورت تجارت نظری/تئوریک و تاریخی در سطح ملی و بین المللی آنطور که باید و شاید به این حزب متشکل "از گروهی کارگر سوسیالیست" انتقال نمی یابد.

از سوی دیگر، باید تا کید شود که حزب پیشروی کارگری - همانطور که از نام آن پیداست - باید ترکیب کارگری آن غالب باشد. حزب هایی که صرفاً از یک عده "روشنفکران انقلابی" تشکیل می شوند، بدون جذب کارگران پیشرو و مداخله مستقیم در جنبش کارگری، سریعاً روبه انحطاط می گذارند (حتی اگر انقلابی ترین برنامه ها را نیز داشته باشند).

۲- در مورد حزب پیشتا ز انقلابی

مساله بر سر نام گذاری حزب کارگری انقلابی آتی ایران در اینجا نیست. اگر با محتوای بحث توافق باشد می توان سر نام آن نیز به توافق رسید. اما در عین حال باید از دو اشتباه در تبلیغ مساله "حزب" پرهیز کرد. یکی معرفی حزب های "استالینیستی" به عنوان حزب های "کمونیست" و یا "کارگری" که در واقع چیزی نیستند جز گروه های خرده بورژواکه قصد تحمیل خود بر جنبش کارگری را دارند. و یکی دیگر - در واکنش به این حزب ها - تبلیغ گروه های صرفا کارگری (مانند تشکیلاتی نظیر سندیکا و نهادهای مشابه)، با اعضای صرفا "کارگرسوسیالیست" به حزب پیشروی کارگری.

برای تعریف و نام گذاری حزب پیشروی کارگری باید تاکید کرد که، اولاً "حزب" طبقه کارگرها را برای تدارک سرنگونی رژیم سرمایه داری ضروری و واجب است. ثانیاً این حزب، ترکیبی است از پیشروی کارگری (که نقش تعیین کننده را ایفا می کند) و پیشگام انقلابی ("روشنفکران انقلابی" که توسط پیشروی کارگری آزمایش و پذیرفته شده اند). بهترین نامی هم که به چنین حزبی می توان داد همانا "حزب پیشتا ز انقلابی" است. کلمه "پیشتا ز" در واقع دربرگیرنده پیشروی کارگری و پیشگام انقلابی است. این حزب پیشروی کارگری است که از بخش خاصی از طبقه کارگر (ونه کل، یا اکثریت طبقه) تشکیل یافته است. حزب کل طبقه کارگر، در وضعیت اعتدالی انقلابی در دوران پیشا انقلابی توسط وازدرون حزب پیشتا ز انقلابی بوجود خواهد آمد. حزب پیشروی کارگری شامل پیشروترین عناصر کارگری که به برنامه انقلابی و لزوم انقلاب کارگری/سوسیالیستی رسیده اند و بر اساس یک ساختار تشکیلاتی دمکراتیک (بر مبنای مفهوم دمکراسی کارگری) جمع شده اند، شکل می گیرد. این حزب دارای "برنامه عمل کارگران" است که به طور روزمره در جنبش کارگری آزمایش شده و سپس صیقل داده می شود. این حزب، پس از دوره ای از فعالیت و مبارزه، اعتماد اکثریت طبقه کارگر را به خود جلب کرده و از این طریق زمینه را برای تسخیر قدرت آماده می کند.

این حزب یک شبهه در دوره انقلاب بوجود نمی آید. پیشروی کارگری در اتحاد با پیشگام انقلابی (با هم)، می باید از هم اکنون برای ساختن چنین تشکیلاتی آگاهانه و با جدیت کوشش کنند. گام اولیه نیز - با توجه به وضعیت کنونی جنبش کارگری در ایران و خارج - در ایجاد "هسته های کارگری سوسیالیستی" بر محور برنامه و اهداف و اصول انقلابی و حول یک نشریه کارگری سوسیالیستی است.